

یغما

سال بیست و دوم

شماره دوازدهم
اسفند ماه ۱۳۴۸

ذی حجه - محرم ۱۳۹۰

شماره مسلسل ۲۵۸

فهرست مندرجات

صفحه :

دکتر محمود صناعی استاد دانشگاه	۶۷۷	در باره کیفیت تربیت
دکتر مهدی حمیدی استاد دانشگاه	۶۸۴	روز آخر سال
استاد عبدالرحمن فرامرزی	۶۸۶	نکته‌ای چند
فریدون توللی	۶۸۹	با که جوشم
حسین نواب‌وزیر اسبق امور خارجه	۶۹۰	يك فصل از تاريخ ايران
جمالزاده	۶۹۵	اگر اسرائيل شکست خورده بود
حبیب یغمائی	۶۹۹	ما مسلمانان
دکتر باستانی یاریزی	۷۰۰	در خاک پاک
ایرج افشار	۷۰۸	هفت بندسفر مشهد
محمود حکیمی	۷۱۱	پتروشیمی
عبدالحسین وجدانی	۷۱۴	خاطرها
دکتر جعفر شمار استاد دانشگاه	۷۲۲	واژه‌هایی بامدرک
کتاب - بودجه - احتیاجات	۷۲۰	بازرسی شاهنشاهی -
	۷۳۱	فهرست مندرجات سال ۱۳۴۸

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



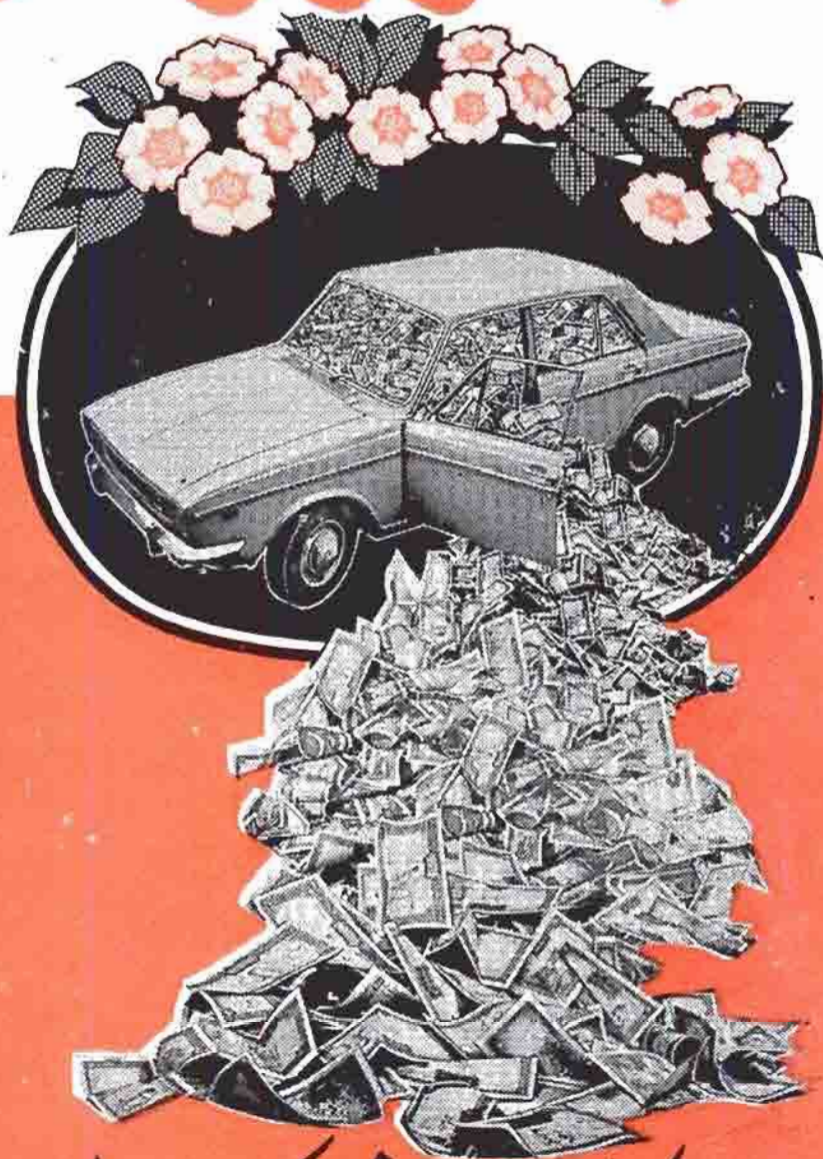
باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

جایزه ممتاز

۳۰۰ هزار تومان



یک پیکان پراز اسکناس

جایزه قهرمان شانس بلیط‌های اعانه ملی مخصوص نوروز

بیخ

شماره مسلسل ۲۵۸

سال بیست و دوم

اسفند ماه ۱۳۴۸

شماره دوازدهم

دکتر محمود صناعی

ادستاد دانشگاه تهران

دوباره کیفیت تربیت

۱- آموختن زبان علم جهانی

در شیوه قدیم تعلیمات ما محاسنی بود که وقتی شروع کردیم به شیوه فرنگی مدرسه و دانشگاه بسازیم از آن غافل ماندیم و دچار خسارات بزرگ شدیم. چون نیت ما بیشتر آن بود که قالب مدرسه و دانشگاه فرنگی را ایجاد کنیم نه حقیقت و معنای آن را، متوجه نشدیم که در آنچه ما خود داشتیم با آنچه فرنگیان دارند و جوهر مشترکی وجود داشته است. هنوز شاید فرصت کاملاً فوت نشده باشد که به موازات هیئت‌هائی که برای آموختن «آموزش و پرورش» به اقصی نقاط عالم می‌فرستیم، هیئت‌هائی هم به حوزه علمیه قم و نجف بفرستیم تا بروند و ببینند و به ما بگویند که «روش تدریس» چگونه باید باشد و چگونه می‌توان علم را دقیق و عمیق آموخت. تردید نیست که در حوزه‌های علمی قدیم، علوم محدود و معدودی تدریس می‌شود ولی دست کم این رمز را در آنجا می‌توان جست و جو کرد که چه می‌کنند که شاگردی در ظرف سه یا چهار سال خواندن و فهمیدن زبان عربی را درست می‌آموزد در صورتی که در مدارس جدید

ما درشش سال دبیرستان و چند سال دانشگاه هم نمیتوانیم زبان عربی، یا انگلیسی و فرانسه را بدرست به شاگردان بیاموزیم.

یکی از درسهائی که تحقیق در حوزه‌های علمی قدیم به ما خواهد آموخت آن است که پیش از آن که کسی به تحصیل علمی بپردازد باید مبانی آن علم را فرا گیرد. مهمترین مبانی علوم قدیمه زبان عربی است و هیچ جوینده علمی را در حوزه‌های علمی قدیم از آن چاره نیست. ممکن نبود کسی بتواند در مدارس قدیم ما اصول یا فقه یا حکمت یا کلام بیاموزد که زبان عربی را درست نداند. موضوع بحث در این مقاله ضرورت دانستن زبان علمی جهانی برای کسب علم است.

زبان عربی قرن‌ها زبان علم جهانی بود. وقتی ابونصر فارابی و محمد بن جریر طبری و محمد بن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و ابن سینا مشعلدار علم جهان بودند، زبان عربی زبان علمی جهان متمدن آن روز یعنی جهان اسلامی بود و در اروپا جهل و بی‌خبری حکومت میکرد. این بزرگان ایران آثار علمی خود را به زبان عربی می‌نوشتند. ابوریحان و ابن سینا در دربار پادشاهان سامانی می‌زیستند. پادشاهان سامانی برای نخستین بار پس از تسلط عرب، آئین و رسوم ایران و زبان فارسی را زنده کردند و رونق تازه بخشیدند؛ امر کردند که قرآن به فارسی ترجمه شود تا عامه مردم از تعلیمات عالیّه آن بهره گیرند و حتی از فقها فتوی گرفتند که نماز به پارسی خوانده شود. این حکمرانان شیفته آداب و رسوم ایرانی بودند. رودکی شاعر دربار ایشان بود و فردوسی، هرچند به تصادف گذارش به دربار محمود غزنوی افتاد، در واقع فرزند این دوره بود. غرض من از یادآوری این قسمت از تاریخ ایران آن است که نشان دهم که سامانیان که کمال عشق را به آئین و رسوم ایرانی و زبان فارسی داشتند پذیرفته بودند که زبان علمی دانشمندان دربار آنها زبان علمی جهانی، یعنی عربی، باشد. ابوعلی و ابوریحان میبایست آثار علمی خود را بزبان عربی بنویسند یعنی زبانی که ازسند تا اسپانیا زبان علمی مسلمانان جهان بود. تسلط معنوی ایرانیان بر تمدن فلسفی و علمی جهان اسلام یکی بدین علت بود که ایرانیان استاد زبان علمی اسلامی بودند. ایرانیان نه تنها زبان عربی را چنان نیکو می‌دانستند که آثار آنان (مثلا کلیله و دمنه) از امهات کتب ادبی زبان عرب است، بلکه زبان علمی و فلسفی عربی تا حد

زیادی ساخته و پرداخته دست آنان است. عزت نفس ایرانی و طغیان بر تسلط سیاسی و اقتصادی عرب مانع آن نبود که زبان علم جهانی را (هرچند زبان دشمن باشد) فرا گیرند و در آن استاد شوند؛ در نتیجه درخشان‌ترین دوران فرهنگی ما را بدین ترتیب پدید آوردند. مختصر آنکه آموختن زبان علمی جهانی - هرچند زبان مادری نباشد - بامیهن دوستی مغایرتی ندارد. علم متعلق بانسان به‌طور کلی است و وحد و مرزی نمی‌شناسد و از قالب زمان و مکان بیرون است و زبان علم کلید علم است .

وقتی ملل اسلامی در خواب غفلت فرو رفتند و اروپای خواب آلوده بیدار شد و چشم‌گشود و به کوشش پرداخت، کانون علم و دانش از ایران و کشورهای اسلامی دیگر بکشورهای اروپا منتقل شد و زبان عربی نیز بصورت وسیله بیان علوم جدید از رونق افتاد . امروز زبان علوم جدید زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی است هرچند هنوز برای مطالعه در تمدن و تاریخ و فلسفه و علوم اسلامی دانستن زبان عربی ضروری است؛ لیکن علوم طبیعی و ریاضی و اجتماعی امروز بیشتر به یکی از چهار زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی نوشته شده است و دانشجوی این علوم قبل از ورود به اینها باید يك یادوزبان علمی جدید را بیاموزد و همانقدر دقیق و کامل بیاموزد که دانشجوی فقه و اصول و حکمت اسلامی ناچار است عربی بیاموزد .

در حقیقت باید دانستن زبان علمی جهانی بصورت کامل - یعنی به حدی که دانشجوی بی‌اشکال همه کتب و مجلات علمی را بدان زبان بخواند و بتواند منظور خود را بدان بیان کند، شرط اساسی و لازم ورود به همه رشته‌های دانشگاهی باشد . پیشینیان ما برای زبان عربی همین مقام را قائل بودند - علم امروز هزار بار از علومی که پیشینیان ما تحصیل میکردند وسیعتر است و اهمیت زبان علمی جهانی به همان اندازه برای ما بیشتر است. اینکه تلفظ ما بزبان انگلیسی لهجه آکسفوردی باشد یا تکراسی یا تلفظ ما بزبان فرانسه لهجه پاریسی باشد یا لهجه پرووانس مسئله‌ای بکلی بی‌اهمیت است. بنابراین وسائل سمعی و بصری در آموختن زبان کمتر از « کتاب لغت » اهمیت دارد ولی این خود بحثی جداگانه است.

در کشورهای پیشرفته و کوچک جهان که زبانشان زبان علمی جهانی نیست ، در دبیرستان دو زبان علمی جهانی را چنان به شاگردان می آموزند که بدون اشکال می توانند از آثار علمی این زبانها استفاده کنند. وضع سوئد و فنلاند و دانمارک و نروژ و هلاند چنین است. مثلا دانش آموزی که دبیرستان را در دانمارک به پایان می رساند بدون زحمتی می تواند انگلیسی و فرانسه یا آلمانی را بخواند و در دانشگاه وارد هر رشته علمی شود کتب علمی مهم را باین دوزبان می خواند . حتی در کشوری مانند بلژیک که زبان آنها از زبانهای مهم جهان است ممکن نیست در دانشگاه به شاگردی ورقة لیسانس بدهند که نتواند دوزبان انگلیسی و آلمانی را آسان بخواند و بنویسد. در امر تربیت ، نه از قدمای خود سرمشق گرفتیم و نه از معالک پیشرفته جهان . البته زبان خارجی را در برنامه دبیرستان گذاشتیم ولی نکوشیدیم تا آن را به شاگرد بیاموزیم. ناچار استادان ما علم را بصورت جزوه تدریس کردند و یا چند کتاب فرنگی را (که خود هنگام تحصیل می خواندند) به فارسی ترجمه کردند ولی این کتابها قبل از چاپ شدن به فارسی منسوخ شده بودند. در نتیجه با آنکه عمارت دانشگاه ساختیم و جامعه دانشگاهی پوشیدیم، معنی را در دانشگاه به وجود نیاوردیم. شاید بیش از پنج درصد فارغ التحصیلان ما که درجه لیسانس و دکتری می گیرند نتوانند کتاب و مجله علمی خارجی را آسان بخوانند. علم ما همچنان «تقریر جناب استاد» ماند، خواه این تقریر در جزوه باشد یا کتب ناقصی که بصورت ناقص به فارسی ترجمه شد.

وقتی پای منافع اساسی و حیاتی و اجتماعی در میان است باید آنچه می کنیم درست بسنجیم و نگذاریم فکر قالبی و اندیشه عاریتی بر اعمال ما حکومت کند . تربیت نسل جوان از مسائلی است که با منافع اساسی و پایدار در اجتماع سروکار دارد. یکی از این افکار قالبی و خطرناک که ممکنست هادی مادرسیاست تربیتی شود ناسیونالیزم آمیخته با تعصب و تنگ نظری است .

یکی از نتایج تنگ نظری و تعصب ملی ممکنست این باشد که بگوئیم علم فقط

باید بزبان فارسی خوانده شود و تدریس شود. پیداست اگر همه متفکران کشور ما شب و روز کار دیگری جز ترجمه کتب و مجلات علمی نداشته باشند باز يك صدم آثار علمی رانمی توانند به فارسی ترجمه کنند. ناچار اگر جوانان مامی خواهند علم بیاموزند باید بزبان علمی جهانی آشنائی کامل داشته باشند. خطر دیگری که ما را تهدید می کند نتیجه دیگر تنگ نظری ملی است، آنست که بگوئیم استادان دانشگاههای ما فقط باید ایرانی باشند. اگر هم بعضی کشورهای پیشرفته چنین مانعی ایجاد کرده باشند، ایجاد چنین مانعی برای کشورهای عقب مانده در حقیقت موجب ادامه عقب ماندگی آنهاست. خارجیان که در دانشگاههای امریکا درس می دهند بسیار زیادند. در دانشگاه لندن، استاد ریاضی دانشمندی پاکستانی است و مدتی استاد اقتصاد دانشگاه منچستر مردی سیاهپوست از اهالی نیجریه بود و در همه انگلستان استادان خارجی فراوان دارند. وقتی پای علم در میان است باید عالترین اشخاص را از هر کشور که باشند با تکریم فراوان بیاوریم و جوانان خود را به شاگردی پیش آنها بنشانیم.

نخستین قدم در راه اصلاح دانشگاه البته اصلاح دبیرستان است لکن تربیت دبیرستانی ما چنان در مسیر غلط افتاده است که اگر امروز با تمام قوا به اصلاح آن کمر بندیم کار ما سالها بطول خواهد انجامید.

بنابراین تا این کار کرده نشود دانشگاههای ما چه می توانند کرد؟ کاری که می توان کرد آن است که دانشگاههای ما با توجه به احتیاجات کشور دقیقاً معین کنند در هر رشته چند دانشجو باید بپذیرند. باید در امتحان ورودی عمومی که باید برای همه دانشگاهها و مؤسسات عالی یکسان باشد، دوبرابر عده لازم انتخاب شوند. این عده یکسال در خارج از دانشگاه ولی زیر نظر دانشگاه دوره یکساله را که مهمترین ماده آن زبان خارجی باشد تحصیل کنند. مواد دیگر این دوره یکساله را می توان با توجه به رشته ای که شاگرد می خواهد در دانشگاه بخواند، معین کرد. مثلاً برای دانشکده فنی فیزیک و ریاضی و شیمی برای پزشکی فیزیک و شیمی و طبیعی را می توان در برنامه قرار داد. پس از دوره مقدماتی یکساله باید امتحان دقیق دیگری بعمل آید و سی الی پنجاه

درصد این عده برای دانشگاه پذیرفته شوند. بقیه داوطلبان حق داشته باشند فقط یک سال دوره مقدماتی را تکرار کنند. در این امتحان هر درس، بخصوص زبان خارجی، باید جداگانه در نظر گرفته شود و اگر شاگردی در یک درس مردود شد از آن دوره مردود باشد و مسلماً باید زبان خارجی ضریب بیشتری از درس دیگر داشته باشد.

اگر دوره مقدماتی بدین صورت پدید آید دیگر لزومی ندارد دوره لیسانس دانشگاه چهار سال باشد. افزایش یکسال به تحصیلات دانشگاهی که در سالهای اخیر صورت گرفت بدون مطالعه کافی بعمل آمد و نتیجه آن شد که همان برنامه سه ساله را مانند خمیر لواش پزی کشیده ایم تا چهار سال را پر کند. و در مواردی نیز بیادمان آمد که «اطلاعات عمومی» شاگردان ضعیف است. مثلاً ناگهان متوجه شدیم دیپلمه طبیعی که برای تحصیل روانشناسی به دانشگاه می آید حیف بوده است که در دوره طبیعی عربی کم خوانده است یا از «تاریخ تمدن» اطلاع کم دارد. ناچار سال اول او را مجبور می-کنیم عربی و تاریخ تمدن بخواند! باید از اینگونه اتلاف وقت دانشجو جلوگیری کرد. سیستم تعلیماتی کالج آمریکا نمی توان بر تعلیمات متوسطه ای پیوند زد که اصول آن از برنامه فرانسوی گرفته شده و فرض اساسی آن این است که شاگرد از کلاس نهم در رشته ای متخصص میشود. پس از سه سال تخصص صحیح نیست دوباره به یاد «اطلاعات عمومی» بیفتیم و یکسال وقت دانشجو را بدین ترتیب تلف کنیم و مثلاً چند واحد آداب درست راه رفتن و رقص مدرن را هم در برنامه بگذاریم به دلیل آنکه در بعضی نقاط جهان چنین می کنند.

در دانشگاههای ما باید دو زبان رسمی وجود داشته باشد زبان فارسی و زبان علمی جهانی. استادان خارجی را در رشته هایی که ایرانیان به پایه آنان نمی رسند باید با آغوش باز بپذیریم و بگذاریم بزبان علمی جهانی علوم امروز را به جوانان ما بیاموزند. میزان آناتومی و فیزیولوژی که شاگرد پزشکی ما باید بخواند تا بتواند طبیب شود همان میزان است که دانشجوی فرانسوی و انگلیسی باید بخواند. جزوه و کتاب ناقص رفع این نیاز نمی کند. باید در دانشگاههای ما پیوسته بازرسی وجود داشته

باشد و پیوسته ببینیم معلمان همان علم را که در ممالک پیشرفته می آموزند به همان مقدار درس میدهند یا رمل و اصطرلاب و کیمیا بجای ریاضی و فیزیک شیمی درس می دهند . دانشجوی دانشگاه باید از سال اول مجلات علمی و فنی جهانی را بزبان خارجی بخواند و از استاد خود توقع داشته باشد او نیز آنها را بخواند . این کار وقتی ممکنست که دانشجویی که وارد دانشگاه می شود احاطه کامل بزبان علمی جهانی داشته باشد . تنها در این صورت است که خود دانشجو می تواند بازرس کاراستادش شود و ببیند آنچه به او می آموزد علم است یا شبه علم . تنها در آن صورت است که دانشجویی که دانشگاه های ما را به پایان می رساند خواهد توانست برای ادامه تحصیل به مراکز مهم علمی جهان برود و درست استفاده کند .

در همه این احوال يك نکته را نباید فراموش کنیم - آن اینکه در بهترین صورت تنها عده معدودی استعداد تحصیل دانشگاهی دارند و توجه به کیفیت و تربیت صحیح عده ای معدود و با استعداد بیشتر به صلاح و صرفه ماست تا باز گذاشتن در دانشگاه و توزیع دیپلم پس از چهار یا شش سال به هر کس که وارد دانشگاه شده است بدون توجه به اینکه چه کرده و چه آموخته است .

پایان سال کهنه - آغاز سال نو

به همه خوانندگان و دوستان و خویشاوندان درود و خوش آمد
سال نور می گوید، و تندرستی و کامیابی یکان یکان را از ایزد پاک درخواست
می کند .

روز آخر سال

نه خنده کرد و نه گریید ، بل بخنده گریست
بروز آخر هر سال چون دلم نگریست
کسی شناسد حال مرا با آخر سال
که یار او ز سفر آمده است و او سفری است
در اینکه سال نو آمد ، پیام زندگی است
در اینکه سال کهن شد ، نشان رهسپری است
پس این پیام نشان دار ، خنده ای است زمرگ
پس این کلام زدیو است و در دهان پری است
از آن همیشه چو هنگام این پیام رسد
مرا دلی است پر از عیش و رنج وزین دوبری است
چگونه ام نتوان گفت ؛ وین کسی داند
که زار زار بخندید و قاه قاه گریست
بمرد دلبر و جان من است و من ماندم
ولیک گاهی خالی شدن بعینه پری است
چه بود اگر بمثل او بماند و من رفتم
گذشتن از غم دنیا نه عادت بشری است
دوام هستی ، مولود آرزوی بقاست
چو اصل این سپری شد ، اساس آن سپری است
بهانه هاست بر این زیستن که مسخره است
بنای عمر جهان بر پی بهانه گری است:
هنوز خانه خراب است و کودکان خردند
هنوز بار بجای است و وقت باربری است

هنوز آن يك ناگفته است و این نشده
 هنوز این يك ننوشته است و آن نظری است
 طلاق گفتن عمر و فنای فکر بزرگ
 بر این یتیم که دنیا است ، ظلم بی پدری است
 کسی که این همه بذر هنر نکشته برفت
 کشنده هنر از چشم مردم هنری است
 بلاست ، روشن تیره است ، مهر منکسف است
 گهی به پرده نشستن بتر ز پرده دری است

بها نه هاست به ماندن مرا چو خلق و از آن
 یکی، که مردن من ، مردن کلام دری است
 بسا سخن که شناسم بلطف چون پریان
 کز آن ز فرط لطافت جهان به بی خبری است
 هنوز مریم اندیشه را ز سحر سروش
 بدلبربائی بکری امید باروری است
 طلوع جان من از پشت وزن و قافیه‌ها
 طلوع صبح نشابور و بامداد هری است

در این خیال کجیم، و آن زمان بخویش آیم
 که گونه‌ام ز دوسو ، غرق بوسه دوپری است
 ز نم بشادی گوید بیا که سفره عید
 چنانکه خواسته‌ای پر بنفشه طبری است

استاد عبدالرحمن فرامرزی

نکته‌ئی چند

دوست عزیز و همکار ارجمندم

شمارهٔ بهمن ۱۳۴۸ شما شمارهٔ ممتازی بود. مقالهٔ آقای پروفیسور رضا تحت عنوان فردوسی و حافظ، اشعار نغز و زیبای دکتر کاسمی و توللی، قرن اول اسلام دکتر جعفر شهیدی که واقعاً در نوع خود بی‌نظیر بود، اشعار زرین فیثاغورس که بکلی برای من تازگی داشت و سایر مقالات که همه رشحه‌ئی از خاطر فیاض فضلا و دانشمندان بود واقعاً رونقی بمجله بخشیده بودند ولی چیزی که بیش از همه مرا بتحسین صفات حق شناسی و حق پرستی جنابعالی واداشت همان چند سطری بود که راجع ببزرگترین مرد علم و سیاست ایران تقی‌زاده نوشته بودید. این چند سطر بسا اینکه نسبت بشخصیت و شهرت و طول عمر و خدمت تقی‌زاده کوتاه بود ولی حق آن بزرگوار را ادا کرده بود.

از متنبی پرسیدند که تو تمام رجال دربار سیف‌الدوله را مدح گفتی ولی ابوفراس شاعر شهیر و عموزادهٔ او را مدح نگفتی! گفت هیبت او مرا مانع از گفتن مدح اوست. بسیاری از تذکره نویسان اینرا حمل بر خبیث متنبی کرده‌اند و گفته‌اند چگونه هیبت خود سیف‌الدوله او را نگرفته و بهترین قصاید را در مدح او سروده است ولی هیبت پسر عموی اوزبان وی را بسته است! او اینرا بهانه قرار داده که از مدح ابوفراس فرار کند زیرا بواسطهٔ بلندی مقام شاعری ابوفراس بوی حسد میورزیده است. من نیز تامدتی این عقیده را داشته‌ام ولی بعدها فهمیدم که جلال و شکوه معنوی بمراتب مهیب‌تر از شکوه و جلال صوری است و بیش از هیبت جلال صوری زبان آدم را می‌بندد.

من بعد از مرگ تقی‌زاده خواستم یکی از ستایش کنندگان او باشم و دو مقاله در این باب نوشتم و هر دو را پاره کردم زیرا دیدم قلم من قدرت ندارد که آنچه راجع به تقی‌زاده در دل دارم بزبان آرم. و هر چه در نوشته‌های دیگران نگاه کردم دیدم هیچ کدام حق تقی‌زاده را ادا نکرده‌اند. همکار ارجمند ما روشنفکر، تقی‌زاده را بچهٔ مشروطیت خوانده بود ولی تقی‌زاده پدر مشروطیت بود نه بچهٔ آن.

من اول دفعه که با اسم تقی زاده آشنا شدم در کتاب انقلاب مشروطیت ایران تألیف جرجی زیدان نویسنده معروف عرب بود. در آنجا دیدم که اگر تقی زاده مؤسس اصلی مشروطیت نباشد یکی از مؤسسين اصلی آن بوده است و اگر بخواهیم کسی را پدر مشروطیت ایران بخوانیم تقی زاده بیش از همه استحقاق این اسم را دارد. درست است که تقی زاده آنچه میتوانست در خدمت بملک و ملت و فرهنگ ایران کرد ولی اگر با این حال مرگ او را ضایعه بخوانیم باید بگوئیم علم و سیاست و میهن و تقوی و فضیلت بزرگترین رجل خود را از دست دادند.

کتاب فضل و آّب بحر کافی نیست

که ترکی سرانگشت و صفحه بشماري

من با تقی زاده هیچگونه دوستی و معاشرتی نداشتم و حتی از رویه او و دوستان او بسیار بدم می آمدم زیرا غیر از خودشان هیچکس را بوطن پرستی قبول نداشتند ولی با این حال او و رفقاییش را از بهترین وطن پرستان ایران میدانستم و باین جهت در مجلس از همه ایشان بموقع خود دفاع کردم. تقی زاده در عمر خود يك اشتباه کرد و آن این بود که دیر مرد.

کسانیکه تقی زاده را خوب می شناختند همه رفتند و تقی زاده ماند و يك عده جوان که اصلاً از سوابق او خبر نداشتند و نام او را از ذهن توده ئیها شنیده بودند که تا کتیکشان بدنام کردن اشخاص خوشنام بود تا جاده برای خودشان صاف و هموار باشد و من همیشه وقتی نام او را از این جوانان فریب خورده میشنیدم میگفتم:

هذا جزء امرء اقرانه درجوا من قبله، فتمنی فسحة الاجل

حاشیة کوچکی بر مقاله استناد رضا

مقاله فردوسی و حافظ پروفیسور رضا بسیار دلچسب و لذت بخش بود ولی در یکی دو جای آن حاشیة کوچکی لازم داشت. در شعر فردوسی:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

با این شعر حافظ:

بر این دو دیده حیران من هزار افسوس که با دو آئینه رویش عیان نمی بینیم
هیچ شباهتی بین این دو بیت نیست زیرا هر يك مربوط بيك مکتب خاص است.

شعر فردوسی محققاً مربوط بمکتب اعتزال است و در این گفته تعمد داشته که مکتب اشاعره را رد کند. زیرا اشاعره معتقدند که خداوند را مؤمنین در روز قیامت باچشم سر یعنی همین دو دیده که ما داریم می بینند چنانکه سعدی میگوید :

هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب آنستکه فرداش نبیند دیدار

و مفهوم مخالف این شعر اینست که اگر امروز اثر قدرت او را ببینند فردا دیدار او را خواهند دید و این عین عقیده اشاعره و حنابله است که مؤمنان متقی روز قیامت خدارا بالعیان خواهند دید و یکی از موارد شدید اختلاف اینها بامعتزله همین است که معتزله میگویند برای اینکه یک موجودی را به بینند آن موجود باید جسم باشد و حیز داشته باشد و چون خداوند جسم نیست و حیز ندارد چگونه میتوان او را دید ؟ اشاعره و حنابله یا صریحتر بگویم اهل سنت میگویند مطابق نص قرآن میتوان او را دید (البته برای یک دفعه) ولی بدون کیفیت یعنی چگونگی این دیدار معلوم نیست . زمخشری صاحب کشف که از بزرگان علم و ادب و از مشاهیر معتزله است و در اعتزال خود تعصب شدیدی داشت میگوید :

لجماعة سموا هواهم سنةً لجماعة حمر لعمری مؤکفه
قد شبهوه بخلقه قنخوفوا شنع الوری فتستروا بالبلکفه

یعنی اینها جماعتی هستند که هوای نفس خود را «سنت» نامیده اند و بجان خودم این جماعت خران پالان دار هستند . خدا را بمخلوقات خود تشبیه کرده اند و چون از تشنیع مردم ترسیده اند پرده «بدون کیفیت» را بروی خود کشیده اند . بلکه سخنی است از بلا کیف .

ولی شعر حافظ از مکتب عرفان است که اصلاً مورد انکار معتزله است. و اما گله از دنیا و بیوفائی آن منحصر بفردوسی و حافظ نیست . از بزرگترین و جدی ترین شعرا امثال سعدی و نظامی گرفته تا هزل گوترین آنها همه در این باب یکزبانند . چنانکه صادق ملارجب میگوید :

جم جیم شد و کی زه زد و خسرو کله پوشد

دیدنی که چطو شد همش یخ بود و اوشد

با تقدیم معذرت به پیشگاه استاد بزرگ از کوچکترین شاگرد او عبدالرحمن فرامرزی

فریدون توللی

با که جوشم؟!

آزمون‌ها، کزده باخویشان و یاران، تندخویم
با که جوشم؟ با که نوشم؟ با که خندم؟ با که گویم؟!
ای که هر دم لاف دیگر میزنی ، درجانفشانی
من بدان شادم ، که چنگالت نیفشارد کلویم !
خنجری درشانه دارم ، یادگار از مهر یاران
ناجوانمردم به یاری ، گر بنالم ، گر بمویم
گم شدم درخویش و هرگز، سرّ این معنی نجستم
کز چه دارم؟ کز چه بارم؟ کز چه رنگم؟ کز چه بویم؟!
شرمسار از روی مرگم ، زانکه در فرجام پیری
با چنین برنسا دلی ، لبریز چندین آرزویم !
خارها دارد نهان ، درپشت هرلبخنده ، چون گل
هر که میخواند به خویشم، هر که می آید به سویم!
در سبو ، ساقی ، اگر جامی بود باقی ، بمن ده
زانکه فردا، من خود اندر دست می خواران سبویم
گر سلامت ، یار استغنا بود ، عیبی نباشد
کز حسد ورزی ، هزاران وصله بندد ، عیبجویم
چاره در افسون افیون جستم از نامردمی‌ها
چون فریدون ، تا غمی در سینه دارم ، یار اویم

حسین نواب
وزیر اسبق امور خارجه ایران

يك فصل از تاریخ ایران

موجبات قتل گریبایدف

وقتی گریبایدف وارد شهر تبریز شد شباهت داشت به يك سردار فاتح. آنها نه فاتح قفقاز بلکه فاتح کل ایران. وزیر مختار سوار بر اسب و در عقب او متجاوز از صد اسب و قاطر عیال سفیر و اعضاء سفارت و ائامیه و لوازم آنها را حمل میکردند. ۳۵ نفر قزاق که حاکم نظامی تفلیس برای محافظت تحت امر سفیر گذاشته بود موب و وزیر مختار و اعضاء سفارت را در میان گرفته بودند.

بعد قافله ارامنه قفقازیهها و گرجیهها بود. اینها از تفلیس و در طول راه از همه شهرهای قفقاز همراه وزیر مختار شده بودند که کسان خود را که در ضمن جنگهای چندین ساله از دست داده و خیال میکردند اسیر شده یا به ترتیب دیگری از طرف ایرانیها ربوده شده اند در داخله ایران جستجو و پیدا کرده و طبق مقررات عهدنامه ترکمان چای مطالبه کنند و همراه ببرند. عده اینها هم به چند صد سوار و پیاده میرسید.

در عهدنامه ترکمان چای يك پروتکل علیحده خاص تشریفات مسافرت سفیر تزاری در داخله ایران و مراسم شرفیابی گنجانیده شده بود که حالا برای اولین بار باید بموقع اجراء گذارده شود در آن پروتکل جزئیات تشریفات را از وقت ورود به سرحد و عبور از شهرها و ملاقات با حکام تاموقع تقدیم استوارنامه معین کرده بودند. واضح است که در هیچ جای آن پروتکل ورود يك دسته قشون خارجی باسم اسکورت نظامی سفیر پیش بینی نشده بود اما عجاله آنها آمده بودند و نظر علیخان میهماندارنه توانائی و نه شهامت آنها داشت که از سرحد آنها را برگرداند.

روز ورود در دو طرف خیابانهای تبریز قراول گذاشته بودند. میهماندار با اسکورت نظامی ایرانی که همراه داشت سوار بر اسب از جلو میآمد. بعد از آن دسته موزیک نظامی قرار داده شده بود. بعد فیلها را دو بدو ردیف کرده بودند. گریبایدف و همراهان او از عقب اینها میآمدند. همه جامردم را از سر راه این هیئت دور میکردند. صدا از احدی در نمیآمد. مردم تبریز بهت گرفته بودند حیرت زده بانفرت فوق العاده عبور این قافله را تماشا میکردند. در نزدیکی سفارت انگلیس در تبریز مباشرین ایرانی نه مامورین روسی خانه مجللی را برای سفارت در نظر گرفته و همه لوازم زندگی هر چه بود و از هر کجا که بود قبل از آنجا آماده و مهیا شده بود. در تمام طول توقف آنها در تبریز برای خوراک هیئت هر روز يك گوسفند ذبح شده و مقداری برنج و آرد و روغن و طبقهای مملو از میوه و شیرینی از کاخ عباس میرزا برای مصارف آنروز بمحل اقامت سفیر فرستاده میشد.

همه قرائن و شواهد چنین بنظر می‌آورد که از تجلیلی که از ورود آن‌ها شده و میهمان نوازی که بعمل می‌آمد اولین سفیر تزار پس از صلح باروسیه باید راضی باشد. اما گریبایدف سری پرشور و غروری بی اندازه و کبریائی زاید الوصف داشت. سی و پنج نفر قزاق را که از تفلیس همراه آورده بود قوهٔ اجرائیه خود نموده مستقلا و بدون وساطت مأمورین ایران میخواست برای مبادله اسراء اقدام نماید. بنظر می‌آمد شخص خود را مسبب حقیقی ورکن اصلی فتوحات تزاری میدانست و اگر نه عاقد قرارداد ترکمان چای که اجراء تمام فصول آنرا وظیفه شخص خود میدانست (در صورتیکه پروژه قرار داد را در وزارت امور خارجه روسیه تهیه و به پاسکویچ ابلاغ کرده بودند که در مورد مقتضی با تفویض اسلحه ایران را بامضاء آن وادار نماید). بر این جمله در چند هفته توقف در تبریز مذاکرات بیشتر در مورد دو کرور باقیمانده غرامات دور میزد که وزیر مختار نقداً و فوراً و کلاً میخواست آنرا وصول نماید. آرامنه و گرجیها و قفقازیهای همسفر وزیر مختار هم دور شهر تبریز افتاده و از هر کس و هر کجا و هر وسیله سراغ کسان خودشان را میگرفتند. عقیده سفیر این بود که هر کس در یکی از شهرهای قفقاز که حالا بتصرف روسها در آمده متولد شده و از مرز اسر باینطرف آمده اگر خود او میخواست معاودت کند یا کسان او این را بخواهند مشمول مقررات قرارداد است و هیچ ملاحظه را اعم از طول مدت توقف، تغییر مذهب، ازدواج، ام‌الولد، و یا همه اینها با هم را در نظر نمی‌گرفت. معلوم است با این طرز تفکر در مورد مبادلهٔ اسراء هم مقامات ایرانی نمی‌توانستند با سفیر توافق حاصل نمایند. در خصوص غرامات عباس میرزا برای اینکه حقیقت وضع مالی ایران را در آن موقع نشان بدهد يك شب گریبایدف را برای صرف شام در عمارت ضرابخانه تبریز دعوت کرد و در آنجا در حضور او چند شمعدان طلای آنتیک را در کوره مشتعلی انداخته و ذوب کردند و شاهزاده گفت از آن محل فردا شصت هزار تومان از غرامات را خواهد پرداخت.

در بین همراهان گریبایدف يك سرهنگ آلمانی با اسم Schäfer بود که ادعا داشت دختر آلمانی ارمنی گرجی او را هفت سال قبل ایرانها اسیر کرده به تبریز آورده‌اند. پدر و مادر در يك کاروانسرا سکونت کرده و از این و آن سراغ دختر خودشان را می‌گرفتند: تحقیقات آنها باینجا منتهی شد که چند سال پیش دختری باین نشانها باسید محمدعلی یاسیدا بوالقاسم نامی ازدواج کرده و حالا باید در خانهٔ او باشد. گریبایدف بوسیله قزاق‌های اسکورت خود و بدون مراجعه بمقامات ایرانی سید را حاضر کرد. او در ابتدا کاملاً منکر بود که در اندرون او چنین زنی سکونت داشته باشد و می‌گفت همسایگانش برای اینکه موجبات اذیت و آزار او را فراهم کنند چنین بهتانی را زده و این دروغ را تراشیده‌اند. پس از مذاکرات زیاد با تهدید و ارباب سید را راضی کردند که دختری را که می‌گفتند حاضر کند (اگر بفرض محال خود او باشد) البته خود این امر تا اینجا هم خالی از اشکال نبود که در محیط تبریز آنوقت يك نفر سید مسلمان را وادار کنند که عیال محبوبش را در حضور چند نفر خارجی کافر برای تحقیق و استنطاق بیاورد. پس از حضور عیال سید پدر و مادر گفتند که این همان سوزان Suzanne دختر آنهاست. گریبایدف بآلمانی از دختر سؤال کرد پدرش را میشناسد دختر جواب منفی داد. گفت اسم فامیل تو در موقع صباوت چه بوده است؟ دختر گفت اگر هم داشته فراموش کرده است. چند سال است عروسی کرده‌اید؟ شش سال و سه ماه. چند تا فرزند دارید؟ دو تا. از زندگانی

خود راضی هستید؟ بله شکر خدا. حاضر هستید با پدر و مادر خود بروید؟ من این‌ها را پدر و مادر خود نمی‌شناسم.

(گاوها را بچران. خوشه‌های گندم را جمع کن. یونجه‌ها را دسته کن. سوزان از اینطرف. سوزان از آنطرف. اینقدر زندگانی سابق من سخت و وحشتناک بود و حالا دو مرتبه می‌خواهید مرا بآن برگردانید.)

مدعی ابوت گفت مخارج تعلیم و تربیت توجه مبلغ برای من تمام شده - این دفعه اول است که من ترا می‌بینم - پدر بسمت گریبایدف متوجه شده و گفت عالیجناب این اسناد من است. گریبایدف اسناد را گرفت و بدقت ملاحظه کرد. گفت بموجب مقررات شما در موردی حق دارید که دختر خود را مطالبه نمائید که: ۱- اور بوده شده باشد. ۲- و شمارا بسمت پدری خودش بشناسد. از دختر پرسیدند حاضر هستید با پدر و مادر خود بروید گفت حاضر هستم که اگر مرا بآنها بسپارید بادست خودم آنها را خفه نمایم.

پس ناچار اسناد را به کلنل آلمانی پس دادند و سید را باعیال و اولادش رها کردند که بخانه خودشان بروند.

شاید ضمن یکی از ملاقاتها عباس میرزا به گریبایدف فهمانده بود که اگر دولت تزاری حاضر باشد بعضی از ایالاتی را که از ایران گرفته مسترد بدارد و مطالبه غرامات رامسکوت بگذارد او حاضر است که به پترزبورغ برود و اتحادی را بین ایران و روسیه امضاء نماید. گریبایدف با ذکر این نکته که چون در آن اوقات روسیه با عثمانی در حال جنگ بود اتحاد با ایران منقزم است این مطلب را به وزارت امور خارجه روسیه اطلاع داده بود اما نسلرد در جواب او گفته بود مسافرت عباس میرزا به پترزبورغ در این موقع صلاح نیست زیرا اگر این سفر با امید این است که اتحادی را با ایران بر علیه عثمانی امضاء نمائیم بفرض اینکه ایرانیها حاضر به چنین اتحادی بشوند فرانسه و انگلستان را بشدت ناراضی خواهد کرد زیرا می‌گویند چنین موافقتی توازن اروپائی را بهم خواهد زد بنابراین گریبایدف باید زودتر بطهران برود و ترتیب وصول غرامات و استرداد اسراء را بدهد و در این دو امر هم هو اظب باشد که با انگلیس‌ها کو چکترین اختلاف عقیده را پیدا ننماید. پس از وصول این دستور گریبایدف با کلنل ماکدونالد وزیر مختار انگلیس که در آن وقت در تبریز بود مذاکره کرد و بر حسب صلاحدید سفیر انگلیس قرار گذاشتند که قبلا دکتر ماک نیل طبیب سفارت انگلیس را بطهران بفرستند که با فتحعلیشاه حضوراً مذاکره نماید.

تعلیماتی که سفیر انگلیس بدکترمک نیل داد از این قرار بود:

اولا شما بطور وضوح باید بشاه خاطر نشان کنید که کابینه انگلستان مایل است قرارداد اتحادی با سلطان عثمانی امضاء کند. اما در مقابل شاه هیچ نوع مسئولیتی را در این باب قبول نکنید. فقط با او بفهمانید که در حال حاضر امکان همچو اتحادی موجود است.

پس از آن بلورآلاتی را که همین امروز رسیده و من برای خاطر آنها مسافرت شمارا نافرما بتعویق انداختم به بهترین شکلی که ممکن است بشاه تقدیم نمایم.

بعد از آن صریحاً بگوئید که ما جوهری را که پرداخت می نمودیم بزودی قطع خواهیم کرد. مالک نیل گفت قطع وجوه آنهم در این موقع؟ ما کدونالد جواب داد بله مخصوصاً در این موقع.

بعد از این مقدمات از طرف وزیر مختار روسیه با کمال جدیت پرداخت صد هزار تومان را تقاضا کنید.

مالک نیل پرسید اگر جواب منفی بود چطور؟ وزیر مختار انگلیس گفت با کمال خشونت هم مذاکرات باشاه باید هر اندازه ممکن است طولانی باشد. و پس از آن محتویات این پنج صندوق را اعم از انگشتری و آئینه و عینک و قلم تراش برسم تحفه وارمغان بین منوچهرخان و اللهیارخان و حاجی میرزا یعقوب تقسیم خواهید کرد.

جواب مالک نیل چند هفته بعد توسط ما کدونالد به گریبایدف رسید یا این مضمون: من اعلیحضرت را در موقعی که عازم مسافرت بفراهان بودند ملاقات کردم و با کمال ادب پیغام آنجناب را معروض داشتم اما اعلیحضرت با کمال خشونت به من امر فرمودند که فوراً سوار بر اسب خود شده پی کار خودم بروم و غدغن کردند که دیگر پیش چشم ایشان نیایم. در انتظار تعلیمات آنجناب مالک نیل.

پس از وصول این گزارش گریبایدف مالتسوف را خواسته دستور حرکت بطهران را داد. مالتسوف گفت ما در تبریز هنوز کاری را انجام نداده ایم و هدایای شاه هنوز نرسیده میترسم که از عجله مسافرت بطهران متأسف شوید. گریبایدف گفت دستور مرا فوراً اجراء نمائید.

روز جمعه سلخ رجب ۱۲۴۳ هجری در مسجد جماعت طهران از دحام عجیبی بود تمام محوطه صحن مسجد مهتابها شبستانها و چهل ستون مملو از جمعیت بود. مردم بهم دیگر از واقعه غیر مترقبه که آنروز در شرف وقوع بود خیر میدادند چه امر فوق العاده پیش آمده بود؟ قرار شده بود آیت الله حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی امام جماعت آنروز بعد از نماز جمعه بمنبر برود. از مدتها قبل بین ائمه اثنی عشریه این رسم مرسوم شده بود که کمتر بمنبر میرفتند و عظ را بوعاظ و روضه را به روضه خوانها گذاشته بودند. مجتهدین وقتی بمنبر میرفتند که میخواستند با مردم در امری گفتگو کنند و تکلیف شرعی آنها را معین نمایند بعبارة اخری فتوی صادر نمایند.

چه امری باعث شده بود که میرزا آنروز بمنبر برود؟ مگر باز صحبت جنگ باروسها بود و اعلان جهاد میخواستند بدهند؟ هنوز بر مردم بازاری و سکنه شهر طهران مکتوم بود. عوام از آن بهیچوجه اطلاعی نداشتند خواص همینقدر میدانستند که در عقبه جنگ باروسیه واز دست رفتن ایالات ایران قراردادی هم امضاء شده و حالا که روابط دو کشور عادی شده چند روز است که وزیر مختاری وارد طهران شده اما رفتار و کردار این سفیر تازه وارد در دربار ایران مورد هزار گونه ایراد و شکایت واقع شده است از جمله اینکه از کندن کفشهای خود در موقع شرفیابی امتناع کرده و در موقع نشستن در حضور شاهنشاه پای خود را روی پا انداخته و در موقع مرخصی رسم تعظیم را کاملاً بجانیاورده اما آیا حاجی میرزا مسیح می خواهد در اجاع

باین موضوع‌ها صحبت کند ؟

مداخله صریح قوه روحانی در امور سیاسی مملکت ؟

فی الحقیقه این مداخله را در آنروز دولت ایران از مقامات روحانی رسماً تقاضا کرده بود . زیرا سفیر تزار با اینکه مامور دیپلوماسی بود مستقیماً از میدان جنگ آمده بود در آنجا تفوق نظامی باروسیه بود در اینجا هم ارقصد داشت که این تفوق را بتمام معنی بسایران تحمیل نماید .

طبق مقررات قرارداد ترکمان چای هر يك از اهالی کشورهای مفتوحه که در داخله ایران مقیم بوده و پس از انضمام آن ایالات بروسیه بخواهند بزادگاه خودشان معاودت نمایند دولت ایران باید آنها را در جزو اسراء جنگی تحویل بدهد معلوم است این فصل تولید اشکالاتی می‌کرد. ایالاتی که از ایران منتزع شده قرن‌ها جزو خاک ایران بوده و سکنه آنها بدون تفاوت با اهالی سایر کشور اختلاط و امتزاج کرده تغییر مذهب داده ازدواج کرده فرزند آورده و بهیچ صورت عملی نبود که يك حکم کلی را بدون مستثنیاتی در این خصوص اجراء کرد. و هر کس را در ماوراء ارس تولد شده دو مرتبه به زادگاه اولیه عودت داد . اما سفیر جدید گوشش باین مطالب بدهکار نبود. جسارت را بجائی رسانیده بود که يك نفر خواجه را که در دستگاه سلطنت مقامی داشت و ملك شخص شاه بود باین عنوان که اسم اصلی او قبل از مسلمان شدن مارکاریان و از سکنه ایروان است در سفارت جاداده و باین ترتیب حاجی میرزا یعقوب صندوقدار سلطنتی را پناهنده سیاسی قبول کرده بود . دو کنیزك که هر دوی آنها ام‌الولد بودند یکی آلمانی و یکی ارمنی و در آنروز گارد سرای آصف الدوله می‌زیستند مسلمان شده بودند مطالبه کرد. آصف الدوله هم برای اینکه در نزد اولیای دولت مسبب بهم خوردن روابط دو کشور قلم نرود آن دو را بدون حرف بسفارت تزاری فرستاده بود . هر چه اولیاء دولت سعی کردند وزیر مختار را حالی نمایند که این دو کنیزك عیال آصف الدوله هستند و حاجی میرزا یعقوب پس از ارمنی بودن مسلمان شده مکه رفته و حالاً ملك شاه است، قانع نشده در تقاضای خود اصرار داشت و چون آرامنه و گرجیها و سایر همراهان سفیر هم دور شهر افتاده بهمان ترتیب تبریز سراغ کسان خود در طهران و سایر شهرهای ایران می‌گرفتند و ممکن بود موارد اختلاف هر روز زیادتر شود، دولت از علماء روحانی در این خصوص فتوی خواسته بود و حاجی میرزا مسیح میخواست حکم شرعی را بیان نماید .

لازم است گفته شود که در تمام دوران سلطنت قاجاریه علماء مذعبی دارای امتیازات فراوان بودند همان احترامی را که مردم نسبت بآنها مرعی میداشتند دولت هم مرعی میداشت همانطور که مردم در مسائل مذهبی تابع آنها بودند دولت نیز فتوای مجتهدین را مجری میداشت. حاجی میرزا مسیح در آنروز بمردم گفت حکم این خواجه که بعد از اسلام بزیر بیرق کفر رفته حکم مرتد است و خون او بهمه مسلمانها میباح اما راجع بان دو کنیزك که بمیل خود نه به آنجا رفته و نه در آنجا مانده اند مسلمانها باید بروند و بزور و یا برضا آنها را از آنجا دریابورند و راجع بسایر موارد هم خداوند در کتاب آسمانی تکلیف همه را معین فرموده .
لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا آیه ۱۴۹ از سوره نساء (خداوند بهیچ عنوان کافرین را بر مسلمانها مسلط نمی‌نماید)

در شماره آتیه تفصیل قتل گریبایدف نوشته خواهد شد .

اگر اسرائیل شکست خورده بود

مقاله استاد عبدالرحمن فرامرزی در شماره مهرماه ۱۳۴۸ موجب شد که در پیرامون ستیزه اعراب و اسرائیل بحث شود. اخیراً هم مقالاتی مفصل، هم از داخل ایران و هم از خارج ایران رسیده که هرچند با چاپ آنها اذهان عموم به حقایق آشنا تر می‌شود اما تصور می‌رود خودداری از انتشار سزاوارتر باشد. نکته جالب این است که در خلال همه این نوشته‌ها احساسات وطن پرستی و شاه دوستی موج می‌زند. از طبع مقاله استاد بزرگوار جمالزاده چشم نتوانستیم پوشید که ترجمه‌ای است ملایم و بی طرفانه. اما پیش بینی‌های روزنامه نگاران را درست نمیتوان پذیرفت.

مجلهٔ یغما

این عنوان کتابی است که سه تن از روزنامه نویسه‌های امریکائی نوشته و انتشار داده‌اند (۱) و روزنامه یومیهٔ منطبعهٔ ژنوموسوم به «لاتریبون دوژنو»، در شمارهٔ روز چهارشنبه ۱۸ فوریه ۱۹۷۰ (۲۹ بهمن ۱۳۴۸) خود مقالهٔ مختصری دربارهٔ آن انتشار داده که ترجمهٔ آن از قرار ذیل است:

«فرض کنیم که در روز پنجم ماه ژوئن سال ۱۹۶۷ میلادی طیاره های جنگی «میک» مصری بخاک اسرائیل حمله کرده بودند و قشون ناصر کاملاً در هجوم با اسرائیل کامیابی حاصل کرده بود و در ظرف چند ساعت تمام نیروی هوائی اسرائیل که علامت ستارهٔ داوود بر آنها نقش است منهدم گردیده بود. سه تن از روزنامه نگاران امریکائی بحکم آنکه فرض محال محال نیست چنین احتمالی را در عالم خیال و تصور فرض نموده و قدم بقدم بایک منطق محکم و ایراد ناپذیر بجلو رفته و درصدد برآمده‌اند که به سئوالی که عنوان این مقاله است جواب بدهند.

این سه نفر روزنامه نگار که هر سه از نویسندگان و خبرنگاران روزنامهٔ معروف امریکائی «نیوزویک» (۲) «اخبار هفته» هستند قصدشان رمان نویسی نبوده بلکه مقصود و منظورشان این بوده است که وقایع را وحتى خردترین آن وقایع (از قبیل سرما خوردن جونسون رئیس جمهوری سابق امریکارا در روز ششم ژوئن ۱۹۶۷) مورد تجزیه و دقت و تحلیل قرار بدهند و ببینند اگر اسرائیل شکست خورده بود و از میان می‌رفت عکس العمل چنین واقعه در دنیا و بخصوص در مشرق زمین از چه قرار میشد و احوال و اوضاع صحنهٔ خاور نزدیک بچه صورت در می‌آمد.

نویسندگان کتاب نامبرده بدین نتیجه رسیده‌اند که پس از استیلای لشکر عرب بر خاک اسرائیل و شکست خوردن این کشور، کشورهای عرب خاک اسرائیل را در میان خود تقسیم می‌کردند یعنی لبنان قسمت مختصری را که شکل نواری دارد و از ۸ کیلومتر تجاوز میکند بحیطهٔ

۱- نام این سه نفر از این قرار است: ریچارد چنوف. ادوار کلاین و روبرت لیتل و کتاب

در اداره انتشارات روبرت لافون بچاپ رسیده است. «Newsweek» - ۲

تصرف خود درمی آورد. بدیهی است قسمت اعظم به مصر می رسد و مابقی فیما بین اردن و سوریه تقسیم می شد در آن حیص و بیص کسی زیاد بفکر اهالی فلسطین و رئیس آنها شکیری که پیش از جنگ آن همه وعده باوداده بودند نمی بود و در آن گیر و دار برادران فراموش خواهند شد. یهودیهای ساکن کشور اسرائیل مجبور بودند که جلاء وطن نمایند و در اثر جنگ دهکده ها و قصبات منهدم و مزارع و محصول در زیر پای سپاهیان غالب لگد کوب می شد. اکنون بینیم دولت امریکا چه اقدامی خواهد کرد. دولت امریکا که تا گلو در مرداب جنگ و یتنام فرورفته و گرفتار است ابداً کاری از دستش ساخته نیست و با وجود تظاهرات که در واشنگتن در مقابل مجسمه لینکلن در عهدردی با اسرائیل بعمل می آید کمترین قدم مؤثر نمیتواند بردارد.

آنکه پس از آنکه اسرائیل بکلی مضمحل شد و قدرت و نفوذ ناصر در کشورهای عرب نشین تا اقصای خاک مراکش افزونی زیاد یافته است تأثیر این وقایع در تمام کره ارض محسوس خواهد گردید. سیاست روسیه شوروی در حوزه دریای مدیترانه افزایش خواهد یافت و ممالکی که قبل از جنگ مصر و اسرائیل از حمایت دولت امریکا برخوردار و در حقیقت اعمار سیاست آن کشور بودند در سیاست خود تجدید نظر خواهند کرد. آلمان و ژاپن تقاضا خواهند کرد که پایگاههای نظامی را از خاک آنها بردارند و چین در صد نزدیک باروسیه بر خواهد آمد و امریکا از راه اضطرار بر عملیات نظامی خود در یتنام شمالی خواهد افزود و مشاورین رئیس جمهوری امریکا یکی پس از دیگری استعفا خواهند داد و حتی خود جونسون هم سرانجام استعفا خواهد داد.

اما در خود کشور اسرائیل؛ در آنجا چند تنی که از دولت اشکول باقی مانده اند دولت جدیدی بعنوان «دولت استقامت» تشکیل خواهند داد که برای استقامت در آینده حکم هسته ای را حاصل خواهد نمود.

این کتاب که موضوع این مقاله است بیشتر بصورت خبرنگاری و «راپرتاژ» نوشته شده تا بصورت رمان بما میرساند که دولت امریکا ابداً در صد کمک و یاری به اسرائیل بر نخواهد آمد. باید دانست که پس از جنگ هم رئیس ستاد ارتش سابق اسرائیل موسوم به اسحاق رابان (۱) اظهار داشت که «اگر نخستین حمله هوایی عربها با کامیابی مقرون شده بود کار کاملاً یکطرفه میگردد و قطعی بود و اگر بعضیها از من بپرسند که در این صورت امریکاییها چه میکنند جواب خواهم داد که اگر بنا شود که سر نوشت اسرائیل بسته بامریکا باشد چنین احوالی در نظر من بغایت تنفر آمیز و ناپسند است و من هرگز دلم نمیخواهد که از راه اجبار و اضطرار امید و اطمینان خود را در کمک امریکا قرار دهم.» دنیا نیز در کمال بی اعتنائی اضمحلال و انهدام يك ملت کوچکی را تماشا خواهد کرد و قدمی بر نخواهد داشت.

نویسنده این مقاله در روزنامه یومیه ژنوه «لاتریبون دو ژنوه» وقتی بدین جا میرسد چنین اظهار نظر مینماید:

«آیا ما محتاج بودیم که این رمان بما بفهماند که وضع دنیا از چه قرار است. مگر قضایائی

که در خاک چکسلواکی و در تبت و در سرزمین اکراد رخ داد چشم و گوش ما را باز نکرد و برای ما کافی نبود(۱).



این بود ترجمه فارسی مقاله. چنانکه خوانندگان ملاحظه مینمایند در طی این مقاله از کشورما ایران اسمی برده نشده است و راقم این سطور نیز چون تاکنون این کتاب را ندیده است نمیداند که در آن ذکرى نیز از ایران ما بعبیان آمده است یا نه. من ناهل سیاست هستم و نه از رموز سوق الجیشی و «استراتژی» اطلاعی دارم ولی کسانی که با سیاست جهانی آشنائی دارند و از اوضاع واحوال کنونی دنیا باخبرند میتوانند باسانی حدس بزنند که اگر احياناً اسرائیل در جنگ با مصر و اعراب در ماه ژوئن ۱۹۶۷ مغلوب و منکوب شده بود آیا این شکست او تأثیراتی میتواندست در مملکت ما داشته باشد یا نه.

مجله «بغما» در این اواخر مقاله های بسیار جامع و آموزنده ای درباره کشور های عربی و اسرائیل انتشار داده است که راقم این سطور تاکنون نظایر آنرا در مطبوعات ایران ندیده بود. همه میدانیم که یهود و عرب از يك نژادند و کسانی که امر و ز خود را از اقصا حد و غربی مراکش گرفته تا سواحل جنوبی خلیج فارس عرب میدانند چه بسا گرچه بزبان عربی تکلم میکنند و دین و مذهبشان اسلام است ولی از لحاظ نژاد عرب نیستند و دینشان هم با دین و مذهب ما ایرانیان شیعه تفاوتی دارد چنانکه ما ایرانیان از راه نادانی تا چندی پیش سب و لعن ببزرگان دینی آنها را ثواب می پنداشتیم. حرص و طمع بعضی از همسایگان دیوار بدیوار ما نیز بر کسی پوشیده نیست و با توجه باین حقایق بر این سؤال که آیا اگر اسرائیل شکست خورده بود تأثیری هم در کشورما ایران میتواند داشته باشد یا نه به تقریب می توان جواب داد.

فعلاً کشور اسرائیل در جوار و در همسایگی با فاصله ایران تا اندازه ای در حکم يك در بندن حایلی است و بقول فرنگیها «اتا تامپون» شده است یعنی میتواند در مواقع ضرورت تا اندازه ای از سرعت سیل مهاجم جلوگیری نماید. ما امیدواریم که اختلاف بین اسرائیل و ممالک عربی بخیر و صلاح هر دو طرف پایان یابد و بطوریکه نه سیخ بسوزد و نه کباب و با عدالت و انصاف و خیر خواهی و خردمندی دنیا پسند موافقت داشته باشد راه همزیستی عاقلانه را بیابند، و از تحریک و تشویق بیگانگان در امان باشند، و دیگر برای فریب و وعده و وعید از هر ناحیه ای که فرا رسد گوش شنوا نداشته باشند، و همچنانکه ورد ز بان اهالی کشور سوئیس در قلب اروپاست بدانند و بگویند و تکرار نمایند که هر کس برای خود و خداوند برای همه، و یا بقول ما ایرانیان «هر کسی کار خودش بار خودش» و بجای آنکه آنهمه سرمایه و وقت و نیروی خود را در راه جنگ و خونریزی و خرابی مصرف دارند بکارهای سودمند و لازم پردازند. همه میدانند که قسمت مهمی از مردم این کشورها با فقر و تهیدستی و جهل و بیسوادی و نادانی و امراض گوناگون و فقدان وسایل لازم رفاه و عاقبت و پیشرفت و ترقی و تمدن دست بگریبان هستند و احتیاج مبرم بچیزهایی دارند که برای بدست آوردن و ایجاد آن بهتر است و هزار بار بهتر است که سرمایه و وقت و نیرو و انرژیهای که بصرف جنگ و خصومت میرسد در آن راه بمصرف برسد.

ژاپن در جنگ جهانگیر سخت مغلوب گردید و دشمن مقتدری بر او حاکم گردید و دولت و ملت ژاپن بموجب عهدنامه و قراردادهای رسمی مجبور گردیدند بر حسب دستور و تعلیمات و دلخواه دشمن غالب رفتار و زندگی نمایند. با اینهمه چون عقل و همت و پشت کار و درایت و وطن دوستی را دلیل راه خود ساخته بودند امروز بموجب مندرجات روزنامه‌های فرانکستان (۱) پس از امریکا و روسیه سومین کشور صنعتی دنیا شده است و محصول ملی آن در سال ۱۹۶۹ بالغ بر ۲۰۰ (دویست) میلیارد دلار گردیده بوده است. و در نقشه اقتصادی آنها پیش بینی شده است که این مبلغ را در ظرف ده سال آینده سه برابر سازند یعنی به ۶۰۰ میلیارد دلار برسانند.

کشور سوئیس هم کشور کوچکی است که در وسط اروپا واقع گردیده و راه بدریاباندارد و چون خاکش جنگلی و کوهستانی است زمین قابل زراعت کم دارد، و همچنین تقریباً هیچ معدن و ثروت تحت الارضی ندارد، و قسمت مهم ارزاق و خوراک مردمش را باید از خارج وارد سازد و با اینهمه چنانکه همین ایام در روزنامه‌های آن کشور نوشتند در سال اخیر ۱۹۶۹ سرمایه و ثروتش در خارج یعنی در ممالک دیگر بالغ بوده است بر ۱۳۱۷ (صد و سی و یک میلیارد و هفتصد میلیون) میلیارد فرانک سوئیس و این ثروت روز بروز هم زیادتر میشود. کار محصولات صنعتی کشور سوئیس بجائی رسیده است که برای جواب دادن بسفارشهایی که از خارج میرسد مجبور شده اند متجاوز از هفتصد هزار کارگر از خارج [بیشتر از ایتالیا و اسپانیا] بیاورند و اکنون مدتی است که با اسم «داغی» (۲) می‌اندیشند که کمتر سفارش قبول کنند یعنی در واقع جلوه محصولات صنعتی خود و صادرات آنرا بگیرند.

ما ایرانیان که طرفدار صلح و انصافیم باید از خدا بخواهیم که کشورهای عربی و اسرائیل هر چه زودتر برای صلح و مسالمت راه عاقلانه‌ای بیابند و بحکم عقل سلیم که عبارت دیگر همان «رنالسم» فرانکیهاست عمل نمایند، و در راهی بیفتند که مملکت کوچک ژاپن در شرق اقصای آسیا و کشور کوچک سوئیس در قلب اروپا اختیار کرده اند تا فراهم ساختن اسباب و وسایل رفاه و ترقی و تمدن و سعادت‌مندی ملت‌هایشان برای آنها مقدور باشد.

بدیهی است که مسئله مهاجرین فلسطینی مسئله بس بفرنجی است ولی حائمی که حسن نیت و عقل و خردمندی در میان باشد بسیاری از مشکلات آسان میگردد و آیا نمیتوان قبول نمود که برای این مهاجرین بینوا که سالیان دراز است با کمک سهمیه‌های ممالکی از ممالک دنیا که بوسیله مؤسسه و کمیته بین‌المللی پناهندگان که مرکزش در همین شهر ژنو است و در سالهای گذشته نخست‌وزیر ما آقای امیرعباس هویدا عضو عالی مقام آن بود زندگی میکند راه حلی پیدا نمود که دنیا پسند باشد و زندگی و رفاه مادی و معنوی آنها را تأمین نماید.

سید محمدعلی جمالزاده

شاید اگر عمر باقیماند و توفیق یار باشد این کتاب را که موضوع این مقاله است بدست بیاورم و بخوانم و قسمتهای سودمندی از آنرا بترجمه رسانیده تقدیم دارم که ان شاءالله در «ینما» بچاپ رسد و هموطنان ما بخوانند و خواه باطبعشان باشد یا نباشد تأمل بیشتری در این مبحث مهم نمایند.

ما مسلمانان!

ای یهودی ، پایگاهی طرفه درخاور بگیر
از عربها تن بیفکن ، جان بیفشان ، سر بگیر
خانه‌هاشان را بروب و ، مردهاشان را بکش
از سر زنها و دخترهایشان معجز بگیر
گر عمر بیت المقدس را ز رومی‌ها گرفت
اینک آن اقلیم را از وارث عمر بگیر
لقمه لقمه دوات عثمانی از بهر تو شد
لقمه‌ای چون بلع کردی ، لقمه‌ای دیگر بگیر
از نهیب بی اساس روس‌ها خود را مباد
راه را در بحر اسود بر بنی‌الاصفر بگیر
شرق بحر ابیض اکنون عرصه جولان تست
دریمین و در یسارت اسود و احمر بگیر
خواهد ارباب تو گردد مالک دریای روم
با زر و با زورش آن دریای پهناور بگیر
از یهودی‌های امریکا و نندن ساز جنگ
وز یهودی‌های کشورهای دیگر زر بگیر
هجرت اولاد اسماعیل را از خانمان
سخت‌تر از ساره خود خواه برهاجر بگیر
یادگار انبیا در مسجد اقصی بسوز
آتش اندر معبد و مقصوره و منبر بگیر
انهدام کعبه را می‌کرد سعدالدوله سعی
بعد سالی هفتصد آن کار را از سر بگیر
در نجف قبر علی بن ابی طالب بکوب
انتقام خیبری از فاتح خیبر بگیر

ما مسلمانان به کیش خویش کافر گشته‌ایم
داد پیغمبر ز ما نامردم کافر بگیر . . .

درخاک پاك

-۳-

شبی که خانه فرهنگی ایران در لاهور مجلسی به افتخار اعضاء (R.C.D.) تشکیل داد، منم خود را در آنجا جازدم. مجلسی بودم کب از چند تن از اولیای آموزش و پرورش و سازمانهای اداری واجتماعی واستادان دانشگاه تهران و چند تن از اهل ذوق و فن پاکستان . وجه اشتراك این جمع- به قول آقای ذوالفقار علی رئیس انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان در لاهور- چیزی جز این نبود که همه نام خیام وسعدی وحافظ ومولانا را شنیده بودند و کم و بیش آثار آنها را می شناختند. وقتی یکی از صفحات موسیقی ایرانی شعر حافظ را میخواند اغلبی آن شعر را فهمیدند، ومن به شوخی به ذوالفقار علی گفتم: گوئی روح حافظ بر فراز این مجلس که در لاهور- سی کیلومتری مرز کشمیر- تشکیل شده میرقصد و میگویند: به شعر حافظ شیراز میرقصد و میگویند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی!

منتها بجای ترکان سمرقندی ترکان اسلامبولی آمده بودند ولی آنها هم می خواندند و میرقصیدند. در عالم غربت همزبانها وهم ولایتی ها بهم مهر بانتر میشوند، ایرانیان مقیم لاهور هر چند گاه يك بار جلساتی در خانه های خود دارند. يك دكتر پاکستانی بنام «دکتر سیال» به زبان فارسی بامن اظهار آشنائی کرد و به شوخی گفت: من وتو هم ولایتی هستیم؟ من تعجب کردم . معلوم شد به مصداق ضرب المثل قدیمی فارسی که «از یکی پرسیدند: اهل کجائی؟ گفت هنوز زن نگرفته ام!» او هم مدت ها در آبادان در بیمارستان شرکت نفت کار میکرده و در آنجا با يك دختر خانم زیبای کرمانی آشنا شده و ازدواج کرده با این حساب او خود را هم شهری مخلص میدانست. خانمش که فامیل شفازند کرمانی دارد دختر مرحوم معین الاطباء کرمانی و نوه حسین شاه جوپاری است . به این آشنائی شبی مهمان این خانواده مهر بان بودیم. در آنجا ایرانیان مقیم لاهور، خانم بهنام، دكتر پناهی و خانمش ، دكتر ادیبزاده و خانمش يك دختر خانم ایرانی دانشجو در رشته طب ، يك دكتر خانم دانشجو در رشته مهندسی ، يك دانشجوی آبادانی ، و دانشجوی دیگری متخلص به «نوا» شرکت داشتند، آقای اصفهانی تاجر معروف ایرانی که فروش چای را در پاکستان منو پل خود کرده است نیز حضور داشت. جمعی کثیر از قضات واستادان و رجال پاکستانی نیز بودند .

درین مجلس سخنان جدی و رسمی به زبان انگلیسی وسخنان روزمره به زبان اردو زده میشد وشوخیها با اشعار فارسی وضرب المثل های ایرانی تزیین مییافت.
درین مجلس قطعه شعری را که آقای نوا برای من تکرار کرد نقل میکنم :

بازار کورها

در انجمن باهل سخن جا نمیدهند
جائی برای مرد سخن، کو در انجمن؟
این جفدهای شوم دلزار بی هنر
این زاغهای زشت بد آواز ذوق سوز
این آبروی شعر و سخن ریز مردمان
درو خرف یکيست به «بازار کورها»
اینها که فرق خوب و بد اصلا نمیدهند
این چننه خالیان که بما جا نمیدهند؛
فرصت بطوطیان شکرخا نمیدهند
مهلت به بلبلان خوش آوا نمیدهند
وقعی دگر به گفته شیوا نمیدهند
چون امتیاز در و خرف را نمیدهند

* * *

پروفیسور محمدباقر استاد و رئیس گروه آموزشی زبان فارسی دانشگاه پنجاب، رکن رکن ادب و ذوق فارسی در لاهور محسوب میشود. او تألیفات فراوان دارد که مهمتر از همه راهنمای شهر لاهور را میتوان نام برد و این به زبان انگلیسی است. کتب متعدد به فارسی چاپ کرده و دو نسخه از آن را بنام «تذکره مخزن الغرائب» و «درفش کاویانی میرزا اسداله خان غالب» به من مرحمت کرد. او هم چنین مدیر مجله‌ای قدیمی است بنام «اورینتل کالج میگزین» که بیش از ۳۲ سال است منتشر میشود و در واقع ارگان و از ارکان مؤسسه شرقشناسی دانشگاه پنجاب بشمار میرود. زیر نظر این استاد، دیگران نیز کارهای تحقیقی خود را نشر میدهند چنانکه استاد بشیر حسین مرقعات ابوالفتح گیلانی را چاپ کرده است.

برنامه دیدار از آثار تاریخی لاهور با دکتر اکرم شاه ترتیب یافت. برای اینکه موقعیت آثار تاریخی این شهر را از نظر زمانی تشخیص دهیم ناچاریم چند سطر از تاریخ لاهور که در واقع دومین پای تخت شبه قاره بوده - تحریر کنیم. زیرا تاریخ پاکستان و هند تا قبل از تقسیم از هم جدا نیستند و هر چه گذشته مربوط به هر دو مملکت بوده است.

آثار تاریخی پاکستان اغلب شامل قلعه‌ها و مساجد و قبور اقطاب است ولی کمتر امزاده‌ای در این کشور اسلامی میتوان یافت. در واقع پاکستان تنها کشور اسلامی است که با وجود یکصد و چند میلیون جمعیت و ۹۰ هزار کیلومتر مربع مساحت، کمتر امزاده‌ای دارد. آنها - برخلاف ما ایرانیها و عراقیها و شامیها برای زیارت خود هرگز امزاده‌ای را بقتل نرسانده‌اند که بارگاهی بر مزارش بسازند و زیارتگاه کنند!

* * *

هند و پاکستان هرگز خطری برای همسایه‌ها نداشته‌اند، نخستین آزمایشی که در این مورد شده است حمله جیبال پادشاه لاهور به طرف غزنه و افغانستان از طریق خیبر بوده است (۹۷۹ = ۵۳۶۹ هـ) که درین لشکر کشی بر اثر سرمای شدید و کوهستانهای سخت سپاه هند آسیب فراوان دید. هندیان زودسر ماخوردند و سرما شکست خوردند و سپاهیان غزنه راهها را بستند و جیبال ناچار شد از در صلح درآید و مبالغ هنگفتی تقبل خراج کند.

جیبال پس از بازگشت به لاهور از تعهدی که کرده بود سر باز زد و بالنتیجه سبکتکین سپاه خود را از تنگه خیبر گذراند و پیشاور را قبل از مرگ خود در جزء قلمرو غزنویان در آورد (حدود ۹۹۷ م - ۵۳۸۷ هـ) دنباله فتوحات او را پسرش محمود ادامه داد و همانست که به روایتی ۱۷

بار به هند لشکر کشید و تنها در يك فتح سومنات (۱۰۲۶هـ/۱۷۴۱م) بیش از بیست هزار هزار (۲۰ میلیون) دینار غنیمت به همراه آورد که در یکی از آنها شخص جیپال بود که درمن یزید خراسان سلطان محمود او را به ۸۰ درهم فروخت! لاهور در سال ۱۰۲۱م (۴۱۲هـ) رسماً به تصرف محمود درآمد بود.

من وقتی از راه خیبر می گذشتم و بالای هر تپه و تلی برجی و قلعه‌ای و باروئی میدیدم که پناهگاه خان و قبیله و طایفه‌ای بوده است؛ درست در نظرم مجسم شد عبور سلطان محمود و تسلیم کردن پی در پی این قلعه‌ها، و ایستادگی قلعه‌بانی که از فراز بارو پائین نیامد و سلطان خواست به او التیما توم بدهد که تافر دا اگر تسلیم نشد چنین و چنان خواهد کرد، وزیر اول تیما توم را نوشت در حالی که این شعر فردوسی در پایان آن بود:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و اقراسیاب
چنانش بکوبم بگرز گران که پولاد کوبند آهنگران

و سلطان چنان ازین شعر خوشش آمد که از همانجا تصمیم گرفت از فردوسی که مطرود درگاه شده بود دلجوئی کند. این داستان اگر راست باشد دلیل بر اینست که همان روزگاران هم قبایل این حدود علاوه بر پشتو به زبان فارسی هم آشنا بوده‌اند و این اشتباه است که ما تصور کنیم زبان دری به همراه لشکریان محمود به هند رفته است.

من وقتی در لاهور بودم این حرف را از زبان پروفیسور محمد باقر استاد و رئیس گروه آموزشی زبان فارسی دانشگاه بچاپ شنیدم که گفت: «به گمان من زبان فارسی خیلی پیش از اسلام و شاید در زمان کوشانی‌ها و توسط آنان به هند آمده باشد».

استاد گفت من برای این سخن فعلاً دلیل روشنی ندارم ولی قرائنی هست که این نظر را تأیید می‌کند. بنده این داستان مربوط به فردوسی را اینجا آوردم که آنرا لااقل به عنوان دلیلی بر اینکه شاید فارسی قبل از سلطان محمود در آن حوالی رایج بوده بشمار آورند.

غز نویان بعد از شکست مسعود در دندانتان (۴۲۹م = ۱۰۳۷م) به لاهور منتقل شدند و ابراهیم شاه و ارسلان شاه و دیگران تا حوالی يك قرن در آن نواحی بر اساس نانی که سبکتکین در کاسه شان ترید کرده بود به حکمرانی می‌پرداختند و من فرصت آنرا نداشتم که قلعه‌هایی مثل مندیش و نای رادر آن حوالی جستجو کنم، ولی این مسلم است که اینجا قلعه‌هایی بوده است که تنامثال مسعود سعد را در خود می‌ساییده آنجا که به زبان پارسی و شعر پارسی چون نای در حصار نای می‌نالیدند و ناله آنرا مردم می‌شنیدند و می‌فهمیدند تا اینکه بالاخره لاهور را در (۱۱۸۶م = ۵۸۲ هـ) به سلاطین غور سپردند و شهاب‌الدین غوری کسی بود که از لاهور خود را به دهلی نیز رساند هر چند بدست عشایر این ناحیه کشته شد.

قطب‌الدین ایبک جانشین علاءالدین از کسانی است که قبر او در لاهور قرار دارد و من ازین مقبره - که در دست تجدید ساختمان است - دیدن کردم. او مؤسس سلسله‌ای است که مملوکان از حوالی ۱۲۰۶م (۶۰۳ هـ) در لاهور و دهلی تشکیل داده بودند. منار قطب در دهلی بنام او معروف است.

پای چنگیز در زمان فرار جلال‌الدین خوارزمشاه به حوالی سند میرسد ولی خوشبختانه فراتر نمی‌رود. شهرت سلطان جلال‌الدین در هندوستان کمتر از ایران نیست. او بعد از اختلاف

و در واقع خیانت سردارانش در غزنه ، ناچار شد به هند فرار کند ، او از راههای میان بر خود را به حوالی رود اتک رسانید که یکی از شعبات سند است و نزدیکیهای راولپنڈی امروزی قرار دارد ، او وقتی خود را به کنار این رودخانه عظیم رساند و متوجه شد که چنگیز و سپاهیان مغولی در تعقیب او و در واقع در چند قدمی او هستند، کاری عجیب کرد: میگویند - البته از قول خود او روایت کرده اند - که زنان و فرزندان و مادر جلال الدین از او خواهش کرده اند - از جهت اینکه بدست دشمن نیفتند - آنها را بقتل برساند و سلطان در اثر اصرار آنان، همه را به سند افکنده و در واقع خود را سبکبار کرده است! سپس با اسب بی نظیر خویش به دریا زده و درست هنگامی به آن طرف رود رسید و مشغول خشک کردن نمد زین و لباس خود بود که چنگیز و سربازانش درین طرف رود انگشت بدهان مانده بودند و گویا چنگیز درین حالت گفته بود: کاش فرزندی چون جلال الدین داشتم!

حکومت بردگان ترک بر لاهور دوامی نداشت هر چند التتممش توانسته بود تا زمان مرگ خود (۱۲۳۶ = ۶۳۴ هـ .) بر بیشتر نواحی شمال هند تسلط پیدا کند ، خلجیان - خصوصاً علاء الدین - بکمک سپاهیان عشایر افغانی خود با بیرحمی تمام توانستند برای مدتی شورشیان هند را ساکت کنند ، این کار وقتی صورت گرفت که علاء الدین هزاران اسیر را با زنجیر در میدان دهلی زیر پای پیلان افکند و سپس از کله های آنها - که له نشده بود - مناره های بر پا ساخت .

تیمور لنگ در سال ۱۳۹۸ م (۸۰۱ هـ .) از طریق خیبر عازم هندوستان شده و طبعاً اول پیشاور و بعد لاهور را بتصرف آورده است، سپس خاندان تغلقی ها را در دهلی برافکند و مدتی بعد با بوز نواده تیمور توانست پادشاهان لودی لاهور را برافکند و بازار شهر را بسوزاند و شهر را یغما کند (۱۵۲۶ = ۹۳۳ هـ .) .

با برو پسرش همایون بزودی تا آگره و دهلی پیش رفتند، و این همان همایونی است که وقتی در ۱۵۴۰ م (۹۴۷ هـ .) از شیر شاه شکست خورد از بیابان سند و سیستان خود را بایران پناه داد . من شنیده ام در مزار شاه نعمت الله ولی شعری یادگاری بوده است که همایون هنگام فرار از طریق کرمان در آنجا بر دیوار نوشته بود والعهده علی الراوی ، همایون پس از مرگ شیر شاه ، بکمک شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران به هند بازگشت ، اما شش ماه پس از بازگشت، از پشت بام غلتیده به زمین افتاد و در گذشت (ژوئن ۱۵۵۶ = ۹۶۴ م) . اکبر پسر او که تا ۱۶۰۵ (۱۰۱۴ هـ) بر هند حکومت رانده از مهمترین پادشاهان عصر مغولی است ، آثار مهم تاریخی لاهور مربوط به زمان همایون و اکبر و اورنگ زیب و شاهجهان است .

امپراطوری هند در زمان این پادشاهان وحدتی عجیب یافت ، از دکن تا بنگال و از دهلی تا لاهور همه یکدل و یک زبان - به مفهوم واقعی ، یعنی زبان فارسی - زیر لوای اینان بودند ، و لاهور پای تخت دوم آنها محسوب می شد .

در زمان سلطنت اکبر بود که برای نخستین بار رسم سوختن زنان بیوه هندو به همراه جسد شوهرشان ، منسوخ شد و اجازه داد زنان بیوه بتوانند مجدداً عروسی کنند ، در مجالس

او علمای اسلام و عیسوی و هندو و بودائی حضور می‌یافتند و مباحثه می‌کردند .
 جها نگیر پسرش که در ۱۶۰۵ م (= ۱۰۱۴ هـ .) به حکومت رسید با « کباب سیکی »
 اطرافیان خود را در لاهور به سفره حکومت دعوت کرد ۱ و این مثل کباب معتضدی ۱ بود ،
 بدین معنی که وقتی عده‌ای از عشایر سیک با پسر بزرگش خسرو همراهی و طغیان کردند، دستور
 داد ۷۰۰ تن از آنانرا در خارج شهر لاهور بوضع خیلی فجیع و هولناکی هلاک کردند ، یعنی
 امر شده‌ها را به سیخ کشیده‌ند!

جها نگیر شوهر همان زن نامدار ایرانی است که در تاریخ به نورجهان معروف و در
 ۱۶۱۱ (= ۱۰۲۰ هـ .) زمان شاه عباس بزرگ به ازدواج جها نگیر درآمده بود ابن زن
 در کارها نفوذ داشت و بالاخره در مورد انتخاب و لبعهد دخالت کرد و همین کار موجب توقیف
 جها نگیر شد ، ولی نورجهان به لطائف الحیل او را از زندان فرزندان نجات داد .
 در زمان همین پادشاه است که واسکو دو گاما و البوکرک پای به سرزمین هند نهادند و
 کم کم بساط استعمار غربی درین کشور گسترده شد .

شاهزاده خرم بعد از مرگ پدرش (۱۶۲۷ م = ۱۰۳۷ هـ .) به کمک آصف خان وزیر
 اعظم جها نگیر که دخترش ممتاز بیگم را بزنی ۴ خرم داده بود- توانست بر برادرش شهریار
 و هم چنین حامی او نورجهان پیروز شود ، خرم به عنوان شاه جهان بر تخت نشست و شهریار
 را کشت .

بنای معروف تاج محل فعلی را شاه جهان برای همسر خود ساخته که يك پارچه سنگ
 مرمر شفاف است و يك نمونه كوچك از آن (ماکت) در یکی از سالن‌های موزه قلعه شاهی
 لاهور وجود دارد .

در زمان شاه جهان حوزه قدرت او از تنگه خیبر گذشت و به کابل نیز رسید ، و قندهار
 هم در زمان او تسلیم هند شد . تخت طاوس را که در تاریخ معروف است برای همین زن و
 به قیمت شش کرور روپیه ساخت .

پسران شاه جهان، در بستر بیماری پدر، بجان یکدیگر افتادند و درین میان اورنگ زیب
 از همه زرنکتر بود، او و پسرش محمود و برادرش مراد، پدر پیر را دستگیر نموده بزندان
 فرستادند (۱۶۵۸ م = ۱۰۶۹ هـ) و در واقع هشت سال در زندان بسر برد .

اورنگ زیب تا ۱۷۰۷ م (۱۱۱۹ هـ) سلطنت کرد ، معظم یکی از پسران او بر اوضاع
 آشفته مسلط شد در حالیکه دائماً با سیک‌ها در جنگ بود و بالاخره نیز در لاهور بسال ۱۷۱۲ م
 (۱۱۲۴ هـ) درگذشت .

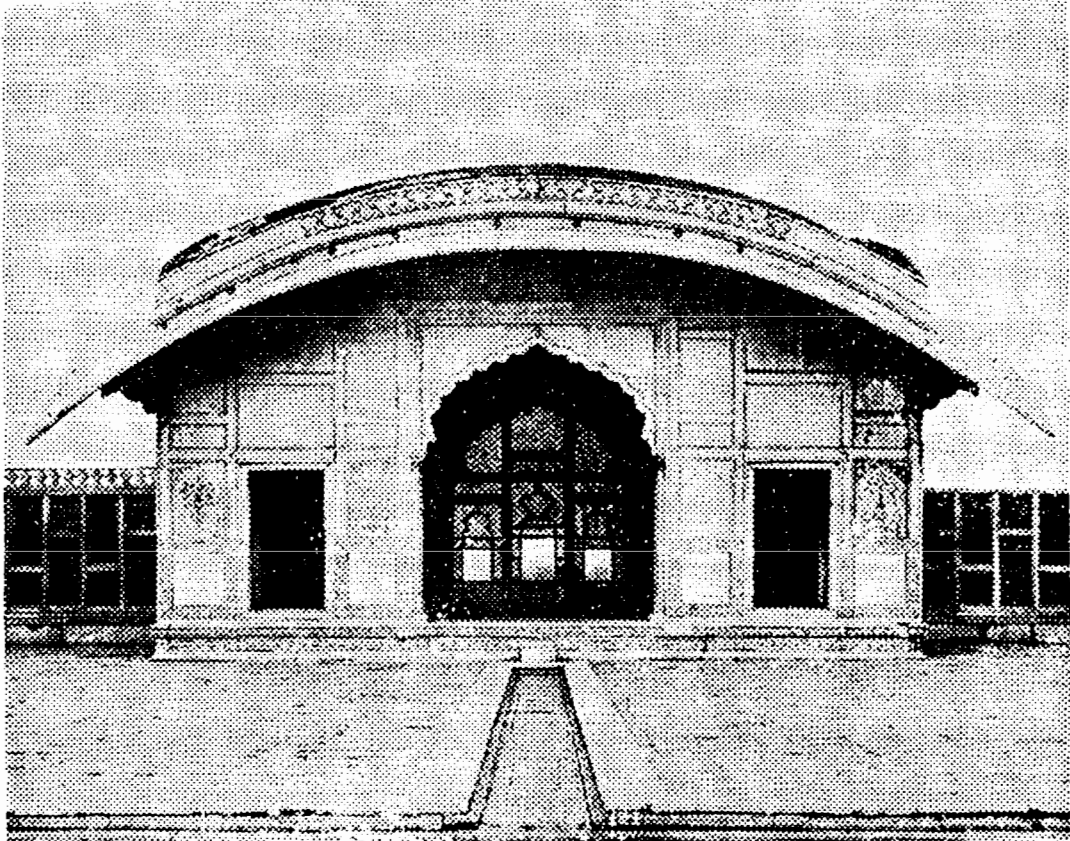
جها ندار شاه و پسر از وفرخ سیر و بالاخره محمد شاه در ۱۷۱۹ م (۱۱۳۲ هـ) به تخت هند جای
 گرفتند و این محمد شاه در حالی که سرگرم جنگ‌های داخلی و انقلابات و آشفتگی‌های بسیار بود
 در ۱۷۳۸ م (۱۱۵۱ هـ .) مواجه با يك سیلاب بزرگ شد که از دره خیبر سرازیر گردید و آن
 سپاه نادر شاه افشار بود . بعد از بازگشت نادر حکومت بدست قبایل کوهستانها و خصوصاً
 سیک‌ها افتاد و لاهور مرکز آنان بود، کاخها و باغهای منول از آن این قوم شد و پس از آن

احمد شاه ابدالی نیز خود را تادهلی کشاند (۱۷۵۷ = ۱۱۷۱ هـ) و تنها سپاه طاعون بود که سپاه افغان را عقب زد .

ازین پس لاهور میدان ترکتازی سیکها بود تا مبارزات انگلیسها کار را بر آنها تنگ کرد و بالاخره در سال ۱۸۴۶ م (۱۲۶۳ هـ) انگلیسها با دادن سیصد مقتول و دوهزار مجروح سیکها را بیرون کردند و یک میلیون و نیم لیره غرامت جنگی از سیکها گرفتند و در ازاء همین غرامت بود که سیکها کشمیر را که جزو قلمرو مهاراجه بود به مبلغ یک میلیون لیره به راجه جوما فروختند و غرامت پرداختند .

حکومت انگلیسها تا ۱۹۴۷ م (= ۱۳۶۷ ق = ۱۳۲۷ ش) دوام یافت تا درین سال شبه قاره هند به دوسرزمین پاکستان و هندوستان تقسیم شد و بنای تازه ای در تاریخ شبه قاره پدید آمد .

قلعه شاهی لاهور از بزرگترین و درعین حال زیباترین بناهای تاریخی عالم است با دیوارهای قطور و آجری محکم و برجها و تیراندازهای خاطره انگیز. این قلعه تنها برای دفاع نبوده، درست است که اطراف آن اطاقهای سربازان و پاسگاههاست، اما در میان قلعه قصرها و باغهای دلپذیری است که شبهای رؤیا انگیز شاهجهان و ملکه نورجهان را بخود دیده است.

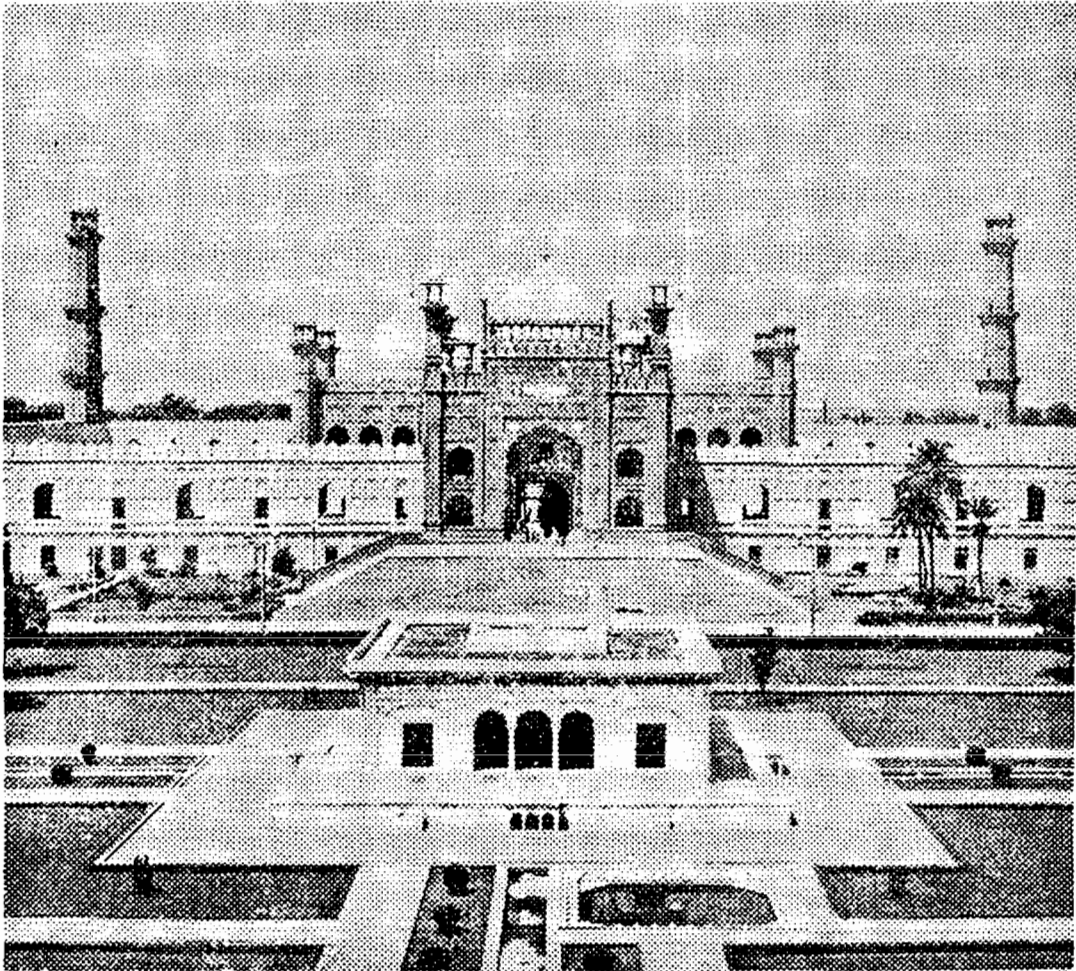


«نولخه» در قلعه شاهی لاهور

همه نقش و نگارها مرمر در مرمر است!

نقاشیهای اطراف دیوارها به سبک معروف به مغولی در واقع ایرانی عصر صفوی، همچنان زنده و تابناک باقی مانده.

برای دیدن آثار تاریخی لاهور مدتها وقت لازم است، من همانطور سرپائی، درین قلعه دوائر عجیب دیدم که در دنیا نظیر ندارد یکی ساختمانی منفرد، از سنگ مرمر سفید متعلق به شاهجهان (۱۰۴۱ هـ = ۱۶۳۲ م) که در سینه آن سنگها، با سنگهای مرمر رنگین - سیاه و سبز و قرمز و دیگر گونه ها - گل کاری و نقش و نگار کننده اند، بدین معنی که سینه سنگ مرمر سفید را با دقت و ظرافت بریده و داخل آن سنگ مرمر رنگین بشکل گل و بوته نهاده اند اما چنان دقیق که گوئی با قلم مو نقاشی کرده اند. این ساختمان که «نولخه» خوانده میشود در حکم دری یتیم درین قلعه باقی مانده، فقط چند جای مرمرها را که با سنگهای قیمتی زینت داده بودند، در زمان تسلط سیکها کنده شده و آسیب دیده: آخر در زمان تسلط سیکها، این قلعه مرکز سپاه آنان بوده و این اطاقهای ظریف، محل سپاهیان و شاید هم آخور اسبان شده بوده است. بازی روزگار است که گاهی قفسه های کتابخانه مسجد نیشابور را آخور اسبان غزا



پادشاهی مسجد، نمای آن تمام از مرمر سرخ است

قرار میدهد و طلبه‌ها را به تیمار کردن اسبان وامی دارد و گاهی بناهای مرمری خوابگاه نورهان را اصطبل سیک‌ها می‌سازد.

بنای عجیب دیگر این قلعه، خوابگاه ملکه نورهان بود، اطاقی زیبا که پنجره کم داشت و در آن که بسته میشد کاملاً تاریک می‌نمود. سقف آن را آئینه‌کاری کرده بودند، اما مهندس چه هنری بکار برده بود واقعاً قابل بیان نیست: سه‌چهار لامپ برقی رنگین‌رنگ را مأمور مربوطه در دست خود گرفته روشن می‌کرد و می‌چرخاند، نور رنگین که به سقف می‌تابد ستارگان رنگین رؤیائی را در حالی که گوئی در آسمان می‌چرخند مجسم می‌نمود، با تغییر رنگ چراغها، کیفیت گردش ستارگان و نورپاشی آنها تغییر میکرد. به‌هیچوجه نمیشود با قلم، این منظره سحرآمیز را مجسم کرد، باید فیلم برداشت و نشان داد.

همه هنر در آئینه کاری سقف این خوابگاه است. گویا، درش‌های خاص، شمعیهای رنگین را روشن میکرداند، و در پرتو لرزش شعله شمعهها، تابش و گردش ستارگان در سقف این اطاق سحرآفرین، خواب به‌چشمان ملکه نورهان می‌آورده است.

پادشاهی مسجد، یا مسجد پادشاه نیز از شاهکارهای صنعت معماری لاهور محسوب میشود. این مسجد توسط اورنگ زیب حوالی سالهای ۱۰۸۴-۱۰۸۵ هـ (= ۱۶۷۳-۱۷۴ م) ساخته شده و روکار آن تماماً با سنگ مرمر قرمز رنگ است و این سنگها را چنین يك رنگ و یکنواخت از کجا آورده و درین مدت کوتاه تراشیده‌اند، خود از عجایب است. در میان این مرمرهای سرخ، گل و بوته‌هایی با مرمرهای رنگین دیگر- خصوصاً سفید- پرداخته‌اند، چنانکه گوئی يك قلمکار نقاشی است. تا انسان نرود و دقیق نشود نمیتواند تصور کند که این تابلوها نقاشی نیست و سنگ مرمر سفید و سیاه و رنگین است. تحیر من ازین است که با چه وسائلی و چه نقاشانی طرح اولیه این آثار را ریخته‌اند؟ و کدام بودجه این مجموعه آثار عظیم را به وجود آورده؟ چندانکه امروز حتی بودجه‌ای برای تعمیر آنها نمیتوان تأمین کرد و جای جای آن را هم که آسیب دیده و بحال نخستین در آورده و یکی دو جا که تعمیر کرده‌اند، ناشیگری کارگران امروزی در برابر هنر گذشتگان سخت آشکار و چشم گیر است.

ناتمام

ایرج افشار

هفت بند سفر مشهد

سه روز از روزهای اسفندماه را در مشهد گذراندم . با دانش پژوه اتفاق سفر پیش آمد و در خدمت دوستانی چون محمود فرخ ، عبدالله فریار، مدرس رضوی ، علی اکبر فیاض ، غلامحسین یوسفی ، جلال متینی، تقی بینش ، کاظم مدیرشانه چی، علیرضا مجتهد زاده ، محمد واعظ زاده ، احمد گلچین معانی ، احمد علی رجائی، جعفر زاهدی، رحیم غفیفی و محمود رامیار ساعات به تندی و خوشی و پراز فیض گذشت.

= ۱ =

مزار فردوسی را که به همت انجمن آثار ملی به سامانی شایسته دوباره سازی شده است و در سفرهای پیش فرافته و ترک دیده دیده بودم زیارت کردم . بنای معروف به هارونیه را که به اقرب احتمالات مزار غزالی تواند بود و ویرانه افتاده بود در حال مرمت دیدیم . هارونیه نزدیک مزار فردوسی است .

این بقعه را سازمان ملی حفاظت آثار ملی در دست تعمیر گرفته و کاری ارزنده و در خورد تحسین به سرانجام خواهد رسید . خوشبختانه در ترکیب قدیم آن تصرفی نمی کنند .

= ۲ =

نشریه مفید دانشکده معقول و منقول دانشگاه مشهد با مقالاتی خواندنی به مناسبت یادبود صدمین سال حاجی ملاحادی سبزواری که در اسفند ۱۳۴۷ نشر شده است بدستم رسید . راستی مایه شادمانی است که حوزه های علمی جدید ولایات رونق و نظامی دارد و راه های نو به افقهای ابر آگین علم می کشند .

گوئی حکیم سبزواری، متعلق به خراسانیان است . یادنامه اش را دانشگاه مشهد تدوین کرده و شرح منظومه او را دانشمندی زاهد و گرامی از دانشاران دانشکده معقول و منقول مشهد که خود خراسانی است ترجمه و تفسیر گو نه کرده و در دومجلد از آن انتشار یافته است و مجلدی دیگر در دست طبع و نشر است . مهدی محقق هم که قسمتی از منظومه و شرح منظومه را با کمک دانشمندی ژاپونی - امریکائی بنام (ایزوتسو) در تهران به طرزی فرنگی به طبع رسانیده از خراسان است .

= ۳ =

اسم مشهد به خط لاتینی را به سه صورت دیدیم . بانك سپه مشهد Mashad (بدون هـ-اء) بر سر در خود نقر کرده و دانشکده معقول و منقول ظاهراً برای آنکه « ه » را خوب جلوه بدهد بر پشت نشریه چنین نوشته است Mash-had .

اگر به خیال تصحیح این صورت بر آمدند طبعاً کلمه Pulication را هم به Bulletin تغییر دادنی خواهند دانست .

-۴-

در کتابخانه استاد شعرای خراسانی، محمود فرخ، قریب دو یست و پنجاه نسخه خطی دیدم. اغلب دیوان شعرا و کتب ادبی و تاریخی بود و معلوم که با ذوقی حاص و دیدی معین جمع آوری فرموده است. سفرنامه امین لشکر و سفرنامه اعتماد نظام و کنز الملوك شوشتری (با خاتمه‌ای در تاریخ شوشتر) و رساله‌ای از عبدالله بهابادی از نسخه‌هایی است که در کتابخانه دیگری ندیده‌ام.

رساله بهابادی مزیت دیگری هم دارد و آن اینکه به خط خود مولانا عبدالله است، یعنی صاحب حاشیه مشهور به ملا عبدالله.

پشت نسخه‌ای خطی استاد فرخ دو بیت از وثوق الدوله درباره ملک الشعرا را نوشته است که چون خیال می‌کنم چاپ نشده است اینجا نقل می‌کنم:

آقای ملک به فرم هنگامه نمود يك روز دوا انقلاب در جامه نمود
اشخاص دگر کلا کلا می‌کردند آقای ملک کلاه و عمامه نمود

-۵-

فرخ با عده‌ای از شعرا مکاتبه منظوم دارد و مجموعه‌ای از اخوانیات خود را چند سال قبل ضمن «سفینه فرخ» نشر کرد و بسیار مطلوب واقع شد. پس از آن اشعاری را که درین زمینه میان او و دیگران رد و بدل شده با خرجمجموعه خود الحاق کرده است. مثل قصیده‌ای که پدرم بدو فرستاده یا قطعه‌ای که اخیراً حبیب یغمائی ارسال داشته است.

همین روزها، شهریار از تبریز قصیده‌ای برای فرخ فرستاده بود که در دفتر اخوانیات نقل شده است و بنده از آنجا پنج بیت ممتازش را در اینجا نقل می‌کنم:

فرخا با تو دلم ساخته با یاد عنوز خیر از کوی تو می‌آوردم باد هنوز
در جوانی همه با یاد تو دلخوش بودم پیرم و از تو همان ساخته با یاد هنوز
دارم آن حجب جوانی که زبان بنده‌نست لب همه خامشیم دل همه فریاد هنوز
فرح خاطر من خاطر شهر شاست خود غم آبادم و خاطر فرح آباد هنوز
بیست سالست بهار از سرما رفته ولی من همان ماتمی‌ام در غم استاد هنوز

-۶-

اداره آستان قدس رضوی امور فرهنگی خود را گسترش داده است. کتابخانه وزیری را دریزد و کتابخانه هرنندی را در کرمان پذیرفته، گنجینه کم نظیر قرآن را به اسلوبی خوب تزئین و منظم ساخته، فهرستی از دست فاضل گرامی آقای گلچین معانی از آنها منتشر کرده، نشر مجله آستان قدس را با مدیریت فاضل عزیز آقای بینش منظم نموده و مقالات آن را ممتع‌تر ساخته، بالاخره دکتر احمدعلی رجائی شاعر توانا و دانشمند پرمایه را بر رأس امور فرهنگی آنجا مستقر کرده است.

دکتر احمدعلی رجائی قرآنهاى ترجمه‌دار فارسی قدیم را که در گرد و خاک قرون آرام گرفته بوده است از انبارهای متروک بیرون کشیده و با چند دانشجوی دلسوز ادبیات به مرتب

کردن مشغول شده است. آنها را بسته به اهمیت (خواه از حیث خط و تذهیب و هنر و خواه از حیث زبان فارسی و محتوا بر لغات قدیم) دسته بندی می کند و قصد دارد که با تهیه مقدمات و وسایل لازم به تدوین فرهنگ لغات فارسی قدیم الاستعمال برای قرآن بپردازد. شاید تعداد این قبیل قرآنها به سیصد چهارصد می رسد. بنده فراموش کردم که تعداد دقیق آنها را سؤال کنم. نیتی است بسیار والا و همتی بلند و ستودنی که باید هر ایرانی و مسلمانی از او قدردانی کند. ضمناً پیر نیای نایب التولیه را هم دعا گو باشد که رجائی را بدین منصب منصوب فرموده است. پیرنیا خوب ملتفت است که اگر قسمتی از عایدات آستانه صرف امور علمی کشور بشود کاری شده است بجا و مورد رضایت و دلخواه حضرت ثامن الائمه (ع).

-۷-

چون نیت پیرنیا خیرست در توفیق بروی او گشوده شده و از لای دپوش گنبدشتر واری قرآن و کتاب و اوراق قدیم در چند کیسه به دست آمده است. علی الظاهر این کیسه ها را به هنگام یکی از هجومهای تاریخی در آنجا مخفی کرده بوده اند. مقدار این کتب و اوراق که تقریباً همه اش قرآن است زیادست. رجائی می گفت یکی از کتب این مجموعه دیوان عربی از شاعری به نام عمادی است که در چهارصد و کسری می زیسته است.

جواهر کم نظیر این «گنج» بیست و شش پاره از قرآن به خط و تذهیب عثمان وراق که در قرن پنجم تحریر و تذهیب و تجلید شده. ازین سی پاره، دو پاره در جزء کتابخانه آستان الغزنوی است قدس موجود بوده و بیست و شش پاره اخیر آن را به سرحد کامل شدن نزدیک کرده است.

تذهیب این قرآن بسیار عالی و در درجه اول است. آقای رجائی می فرمود این وراق از مشاهیر مذهب آن عصر خود بوده است و اثرش گواهی بسیار روشن.

جلدهای این سی پاره از همان عصر کتابت است و با نقوش هندسی عصری و بسیار گیرنده. تذهیبها در هر یک از مجلدات نقشی خاص و طرزی بدیع دارد و تلالوی طلای آن چشم را خیره می کند. این قرآن به دستور شیخ الرئیس سید ابوجعفر محمد عبدوس تهیه شده است. جزئی از قرآن دیگر دیدم که در ۶۱۱ وقف مسجد منیع نیشابور شده بوده.

دو جزء از قرآن که با اعتقاد آقای رجائی قدیم ترین قرآن مورخ موجود در ایران است به قطع جیبی ازین گنج بدست آمده است که در سال ۳۲۱ کتابت و تذهیب شده است. این چند کلمه به هیچ وجه گویای مزایا و خصائص گنجی نیست که در آستانه پایدار مانده است. باید از جناب پیرنیا و استاد رجائی خواست تا هر چه زودتر تشنگان این نوع مطالب را با نشر رساله ای سیراب کنند.

این مختصر در طیاره «هما» قلمی شد. زیرا سندلی مجزائی نصیب شد و از مصاحبت دلپذیر و آموزنده محمدتقی مدرس رضوی و محمدتقی دانش پژوه بی نصیب ماندم.

محمود حکیمی
وکیل دادگستری

پتروشیمی در اقتصاد آینده ایران

حدود پانزده شانزده سال پیش (ژوئن ۱۹۵۵) که برای يك رشته مطالعات در امور اداری صنعت نفت از طرف کنسرسیوم پس از اعاده وضع، به انگلستان رفتیم با تسهیلات و امکاناتی که در پالایشگاههای شرکت نفت شل در کشور مزبور برای نگارنده فراهم گردیده بود ضمن مطالعه در بخشهای گوناگون رشته یاد شده از آغاز موضوعی بنام پتروشیمی توجهم را بخود جلب نموده و با وسوسه‌ای که انگیزخته بود دائماً مترصد بودم در فرصتی در آن موضوع نیز اطلاعاتی دلخواه کسب کنم.

تصادفاً بخت یار شد و پس از پژوهش و بررسی که در این مهم بعمل آمده چکیده آنچه که دریافته بودم بصورت گزارشی طبق معمول به اداره متبوع خود فرستادم. صنعت پتروشیمی در آن زمان در انگلستان صنعت نوباب و نورسیده‌ای بود. چنانکه خوانندگان محترم مستحضرنند اساساً صنعت پتروشیمی در جنب صنعت نفت عمر چندانی ندارد. در گزارش مزبور بطوریکه ذیلاً ملاحظه خواهند فرمود نگارنده فواید و مزایای این صنعت را بر شمرده یاد آور شده‌ام ترتیبی داده شود که طرح ایجاد صنعت پتروشیمی نیز در صنعت نفت ایران عملی گردد.

چندی قبل که مجتمعات پتروشیمی در خارك و آبادان و شاهپور طی تشریفات رسمی افتتاح و این صنعت عملاً وارد فعالیت گردید، با توجه به این نکته که پدیده پتروشیمی در اقتصاد آینده ایران چه نقش مهمی خواهد داشت شاید شعفی که به نگارنده در این باره دست داد بوصف نیاید.

اینک ترجمه اجمالی گزارش مزبور که متن آن به انگلیسی و رونوشت آن نزد نگارنده است در زیر بنظر خوانندگان گرامی میرسد.

این گزارش منحصرأً به صنعت پتروشیمی و فرآورده‌های آن اختصاص دارد. غرض این است که تصویر کاملی از صنعت پتروشیمی در این گزارش مجسم سازم و ضمن بیانی از سوابق این پدیده جنبه‌های دیگر آن نیز بازگو نمایم.

پتروشیمی در این کشور در زمان حاضر شتابزده همراه با صنعت نفت بمثابه کودکی که يك شبه ره صد ساله میرود، در حال رشد و گسترش است. مصرف فرآورده‌های پتروشیمی در بازارهای داخل و خارج کشور مدام رو به تزاید و منحنی تقاضا پیوسته حرکت صعودی طی میکند. میزان سرمایه گذاری در این صنعت همواره افزایش می‌یابد و شرکت‌های نفتی با بالابردن میزان تولید سعی دارند بموقع بازارهای تقاضا را جوابگوئی نمایند. برای مطالعه در سوابق پتروشیمی باید بیست سی سال به عقب برگردیم. اولین شرکت که در انگلستان

بدین منظور تأسیس یافته شرکت سهامی پتروشیمی پارتینگ تن واقع در بخش پارتینگ تن بوده است سپس بر اثر اقبال روز افزون مصرف کنندگان به فرآورده های پتروشیمی شرکت نفت شل که معظم ترین شرکت نفتی این کشور است اقدام به تأسیس شرکتی بنام شرکت تولیدی شیمیائی مینماید که در حقیقت هسته اصلی صنایع پتروشیمی در انگلستان بشمار است . پس از ایجاد شرکت یاد شده ، بر اثر رونق بیسابقه بازار مصرف فرآورده های پتروشیمی سرمایه آن بمیزان قابل توجهی افزایش داده میشود و سایر شرکت ها از قبیل شرکت سهامی پترو-شیمی پارتینگ تن که واحد پیشرو این صنعت در انگلستان محسوب است به شرکت مزبور ملحق شده و بعداً کلیه شرکتهای پتروشیمی در یکدیگر ادغام گردیده اند . اکنون واحدها و مجتمع های پتروشیمی در انگلستان مساحتی را نزدیک به یک میلیون و سیصد هزار متر مربع در بخش صنعتی پارتینگ تن زیر تأسیسات خود دارند و جمعاً بالغ بر ۱۳۰۰ نفر کارگر و کارمند که ۱۳۵ نفرشان زن هستند چرخ های این صنعت شکفت را می گردانند .

مواد اولیه مصرفی واحدها از نفت خام و گاز طبیعی تأمین میگردد . گنجایش مصرفی مجتمع پتروشیمی شل واقع در محل مذکور در وضع موجود تقریباً صد هزار تن در سال می باشد ولی چنانکه مرقوم رفت نظر به ازدیاد روز افزون مصرف قرار است هر چه زودتر اقدام به توسعه دستگاه های مجتمع مزبور شوند و بدین منظور از هم اکنون مقدمات کار فراهم گردیده است . در حال حاضر قریب ۷۵٪ تولیدات آلی مصرفی مردم فرآورده هائی است که از نفت بدست می آید با توجه به اینکه بیش از چهل سال نمی گذرد که اولین فرآورده های پتروشیمی وارد بازار گردید تأثیر شگرف این پدیده را در اقتصاد آینده کشورها از نظر نمیتوان دور داشت . بشر اکنون قادر است از گاز نفت که روزی برای آن ارزش قائل نبود موادی نظیر پلی اتیلن ها اشیاء نایلونی و اجناس پلاستیکی و همچنین سدها نوع محصولات دیگر برای رفع نیازمندیهای خود در پتروشیمی تهیه نماید . بطوری که میدانیم زاد گاه پتروشیمی کشورهای متحده آمریکا است و دستریابی به این پدیده مانند سایر اکتشافات بشری نتیجه پژوهش های مستمر و اثر کار شبانه روزی پژوهشگران مشتاق است . بر اساس آمار موجود ۹۰٪ فرآورده های پتروشیمی، صادره بی بازارهای جهان محصول صنایع پتروشیمی آمریکا است و رقبای اروپائی هنوز نتوانسته اند با قدرت عظیم تولیدی صنعت پتروشیمی آمریکا رقابت نمایند .

پتروشیمی همه جا پاسخگوی نیازمندی های افراد است و به موازات پیشرفت این صنعت فرآورده های آن در زمینه های گوناگون زندگی بشری جایگزین سایر مواد گردیده ، در خانه و صنایع کشاورزی بتدریج در آینده بهر چیز بنگریم نشانی از پتروشیمی در آن خواهیم دید . فرآورده هائی که تا کنون از پتروشیمی بدست آمده و مصارف مختلف دارند بقرار زیر است :

حلال ها: ترکیباتی هستند که مواد دیگر را در خود حل می کنند مانند آستن و اتیل آلکل . از آستن آستات ریون و لاک ناخن بدست می آید و از اتیل آلکل روغن جلا و لاک آلکل .

شوینده ها: اعم از پودرهای شوینده و صابون مصنوعی و غیره . لازمست یاد آور شود که میزان مصرف شوینده هائی که از پتروشیمی تهیه میگردد در انگلستان بتدریج زیاد شده و اکنون نسبت بانواع صابونها رقم مصرفی قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهد . مواد رطوبت زا و رنگهای مصنوعی پارچه نیز باید بمواد فوق اضافه نمود .

پلاستیک‌ها و الیاف‌ها : پلاستیک‌ها بشکل‌های گوناگون بدست مصرف کننده میرسد . اشیائی که از پلاستیک ساخته میشود روز بروز زیادتر میگردد . کاغذهای شفاف بسته بندی ، انواع فیلم‌ها ، روکش سیمها و ظروف مختلفه از این قبیلند .
از ترکیب الیاف مصنوعی و مواد چوبی پارچه‌های لباس تهیه میگردد که جنس آنها بسیار دیرپا و بادوام است .

لاستیک مصنوعی : تهیه لاستیک توئی و روئی اتومبیل از لاستیک مصنوعی ، مصرف لاستیک طبیعی را بسیار کم کرده است . اکنون در صنعت و موارد گوناگون دیگر از لاستیک مصنوعی ، استفاده میشود و در مصرف لاستیک طبیعی حتی الاذکان صرفه جوئی بعمل می آید :

خدمت پتروشیمی در کشاورزی: آمونیاک و کودهای شیمیائی از مشتقات گاز نفت است که در صنعت پتروشیمی تولید می گردند . سموم ضد آفات گیاهی از آروماتیک بدست می آیند که محصولی است از پتروشیمی . ماده (دی-دی) خاک زراعتی را از هر نوع آفات پاک و مصون می سازد و بالاخره گلیسرین محصولی دیگر از پتروشیمی در خدمت کشاورزی است . گندزداها ، ضد یخها و همچنین تعداد زیادی از داروهای پزشکی نیز باید در شمار فرآورده‌های پتروشیمی آورد و تی پل یکی دیگر از محصولات معجزه گر این صنعت است که خدمت ارزنده‌ای به خانواده‌ها در حفظ و نگهداری مواد خوراکی می نماید .

اکنون رشد و پیشرفت این صنعت در انگلستان بجائی رسیده که در هر یک از پالایشگاه‌ها که در سرتاسر این کشور پراکنده اند تأسیسات و مجتمع‌های پتروشیمی وجود دارد و محصولات پتروشیمی در بازار گانی خارجی انگلیس جای پراهمیتی را داراست .

پیشرفت و گسترش پتروشیمی در انگلستان ، نتیجه کوشش شبانه روزی سالهای پس از جنگ است و افزایش روزافزون تولید مجتمع‌های آن نمره سرمایه گذاری‌های کلان که اکنون میزان آن بالغ بر پنجاه میلیون لیره در این صنعت گردیده است .

به امید آنکه هر چه زودتر طرح ایجاد صنعت پتروشیمی در صنعت نفت ایران نیز وارد عمل گردد .

خاطره‌ها

(۸)

واما داستان سر بازی یهودی بنده :

آغاز بهار ۱۳۱۴ بود که به سمت افسر سوار وظیفه به «هنک سوار فاتح» (سلطنت آباد) مأموریت یافتیم. چون در سوار کاری و فنون سپاهیگری فی الجمله استعدادی داشتم پس از یکی دو ماه فرمانده «اسواران» شدم.

هر گز به پیروی از رسم متداول در سر باز خانه، زبان به دشنام‌های زشت نیالودم و هیچ سر بازی را مورد ضرب و شتم قرار ندادم و به اصطلاح «نظامنامه انضباطی» «تنبیه بدنی» نکردم، ولی «پفیوز» و بی‌عرضه‌هم نبودم.

وقتی فرمانده اسواران شدم نخستین کاری که کردم این بود که سر بازان «قاچاق» و «از زیرش در رو» را به کار شاق «خدمات صحرائی» و تمرینات «سواری بی‌رکاب» و تیراندازی با تفنگ‌های «چموش لگد زن» و مسلسل‌های سبک و سنگین و «نظافت اسلحه» و بالاخره تیمار و خدمت ستوران واداشتم.

من از «کلنجار رفتن» و «چک و چانه زدن» فرمانده گردان با «کریم بک» و کیل باشی (سرگروه‌بان) اسواران چهارم بر سر «احصائیه» (آمار) و تعداد سر بازان «حاضر به خدمت» - که همیشه کریم بک کسر می‌آورد - می‌دانستم که بسیاری از سر بازان «پسر حاجی» و منعم به کریم بک کرامتی می‌نمودند و خراورا نعل می‌کردند و بهر تقدیر ارادتی می‌نمودند و سعادت می‌بردند! دیگر راحت و آسوده، هیچ وظیفه‌ای نداشتند و پاک «یخلا*» بودند. در سر باز خانه چون خدای خانه «کیا بیا» و بارگاهی داشتند و در سلطنت آباد سلطنت می‌کردند، که «منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست».

چنانکه عرض کردم هر بامداد پیش از آغاز مراسم نیایش، که همه واحدها به صف می‌شدند فرمانده گردان گریبان کریم بک را سخت می‌گرفت که «چرا کسر نفر داری؟» سرانجام کریم بک چاره‌ای اندیشید و هنگامی که فرمانده گردان کار رسیدگی به احصائیه اسواران سوم را تمام کرده بود و می‌خواست به اسواران چهارم بپردازد، کریم بک یک دسته بیست و چهار نفری از هاشم بک (و کیل باشی اسواران سوم) به عاریت گرفت و آنان را خموشانه و آهسته در آخر صف اسواران خود تعبیه نمود و چون فرمانده گردان شمردن سر بازان را آغازید، کریم بک برخلاف اصول انضباط نظامی - که در آن زمان سخت حکمفرما بود - خنده فاتحانه‌ای سرداد و گفت: «جناب سروان، بیخود زحمت نکش، بجان خودت امروز زیادی آوردم!» راست هم

* یخلا (به ضم اول و سکون دوم) اصطلاحی است عامیانه ظاهراً از مصدر ترکی «یوخلاماخ» بمعنی خوابیدن. یخلا بودن کنایه از تکلیفی نداشتن و تن آسان بودن است.

می گفت ، این بار کریم بك هفده نفر اضافه داشت ! فرمانده گردان از این چشم بندی حیرت زده ساکت ماند و در فکر فرو رفت .

کریم بك با احترام نظامی و لحن معذرت خواهی افزود : « جناب سروان ، باور کن من همیشه خجالت زده شما بودم که کسری داشتم . امروز الحمدلله روسفید شدم . حالا این هفده نفر اضافی را بگذار به حساب کسری های سابق ! از فردام خیالت تخت ، قول میدم زیادی بیارم که کسری نیارم ! »

باری همین احصائیه بود که موجب شد بنده سر بازی یهودی را در اسواران خود کشف کنم ! سر بازی وظیفه به نام « یونس » که اسمش در دفتر تشکیلات بود و هنگامی که « حاضر غایب » می کردم چون اسم او را می خواندم آهنگ رسای « حاضر » که به شیوه سر بازی بنند و بریده از بیخ گلو بر می خاست ، گوشم را گرمی ساخت ، ولی چون مرحله تطبیق احصائیه با « نفرات حاضر به خدمت » پیش می آمد از سر باز یهودی خبری نبود ! یا الله جب ! « هرگز حدیث حاضر غایب شنیده ای ؟ ! » سر انجام بانگ بر آوردم که « یونس به پیش ! » معلوم شد یونسی در کار نیست ، بلکه سر باز وظیفه ای از جانب « جواد بك » و کیل باشی وظیفه داشته است که به جای سر باز یهودی دعوت بنده را به صوت جلی « لبیک » گوید ! چون کسی پیش نیامد فریادی سهمگین تر بر آوردم ! « پس این یونس کجاست ؟ ! » جواد بك « دست بالا » - یعنی با سلام و ادای احترام نظامی - آهسته در گوشم گفت : « سر کار ستوان ، این سر باز ، سلمونی اسوارانه . « بالاخره دانستم که یونس سلمانی هست ولی نه سلمانی اسواران ، بلکه در « شهر » دکانی دارد و با خیال آسوده به کار و کسب خود مشغول است . پس به و کیل باشی سخت گرفتم و عرصه را بر او تنگ کردم که یونس را ، اگر در شکم ماهی هم باشد ، تا نیمروز حاضر کند .

یونس آمد ، اما چه یونسی ؟ ! با آن که بیش از یک سال بود که خدمت می کرد (بیخشید ، که خدمت نمی کرد) حتی خبردار و سلام نظامی و به چپ چپ و به راست راست راهم نمی دانست پناه بر خدا که آن سر باز وظیفه به یمن رشوت از انجام دادن هر وظیفه سر بازی سر باز زده بود ! جثه ریزش در لباس گل و گشاد سر بازیش ، که نو و دست نخورده مانده بود ، غرقه بود و بر عکس ، کلاهش نوک سرش بود . زیرا کله ای بس گنده و بی قواره داشت و هیچ کلاهی به سرش نمی رفت ! کمربند و میچ پیچ هایش شل و ول و بند پوتین هایش باز بود . سرش را به زیر افکنده بود و ریزمی لرزید و پیای پی آب بینی اش را بالامی کشید .

گفتم : « یونس تا حالا هر چه یخلا بودی بس ! باید از همین دقیقه مثل این سر بازها خدمت کنی ، جمعه هاهم دیگر مرخصی خبری نیست ، در سر باز خانه می مانی و همه بچه هارا سلمانی می کنی ، فهمیدی ؟ ، یونس که تا آن لحظه ساکت و خاموش مانده بود ؛ یکباره به نطق درآمد و به ناله گفت « وای بر من ؟ ! »

نخست اسبی چموش و بدقلق به او تخصیص دادم و گفتم : « این اسب سواری تست و تیمار آن هم با خودت است . همین الان هم آستین هارا بالا بزن ، قشورا بگیر و مشغول شو . » یونس قشورا گرفت و نزدیک اسب شد ولی اسب خیزی برداشت و نهیبی سخت باورفت . یونس مانند سوسک به دیوار چسبید ، ورنگ از خسارش پرید ، عرق سرد بر پیشانی نشست

وبار دیگر ناله‌ای سرداد : « وای بر من ! »

یونس که به رشوه دادن خو گرفته بود و راه و رسم این شیوه را نیک می دانست، با چشمانی اشکبار التماس کرد که : « سرکارستوان اجازه بدین برم از چمدونم یک کمی قند برایش بیارم ». رفت مشتی قند آورد و با احتیاط و رعایت صرفه جوئی کامل یک حبه قند در کف دست گذاشت و تعارفش کرد و به زبان خوش و ملایم گفت : « بیا حیوون !.. بیا !.. اینم شیرینی تو !.. ». خلاصه آن که آن اسب گرگ منش را چون بره رام کرد !

در آموختن فن سواری چنان استعدادی از خود بروز داد که مایه حیرت همگان شد ! با همان اسب ناجنس و ناسازگار چون پرنده‌ای سبک بال از موانع بالا بلند جستن می کرد. چنان اسب را برمی انگیزخت که گوئی قصد بردن به کره ماه را دارد !

« گرم گرداند فرس را آنچنان که کند آهنگ اوج آسمان ،

برای تعلیم تیراندازی نیز نخستین بار که تفنگ جنگی به دستش دادند لرزه بر اندامش افتاد و باز « وای بر من ، را سرداد ، اما چون تشخیص داده بود که دیگر راه گریزی نیست ناگزیر تن به کار می داد . تفنگ را با دست لرزان از « گروهبان تیر » ستاند . از هیبت آن سلاح آتشین در تب و تاب بود و زیر لب دعا می خواند :

یارب این آتش که در جان من است سردکن انسان که کردی بر خلیل

در تیراندازی نیز چیره دست شد به حدی که در حال تاخت بر زمین اسب می ایستاد و از برچندین بادکنک ، دوتک میراند و همه را به تیر میزد . خلاصه آن که سر بازی قهار و چالاک از آب درآمد و من نیز کینه‌ای که از او داشتم از دل پاک زدودم و دیگر او را تنبیهی نمی کردم . روزی جمعه که نوبت کشیک (نگهبانی) من در هنگ بود به بچه‌های اسواران گفتم که یکایک بروند نزد یونس تا آنها را سلمانی کند .

عصر که برای مراسم نیایش شامگاه سر بازان صف کشیدند دیدم « تک و تو کی » از سر بازان پاکیزه سلمانی کرده « و تر گل و ور گل » ایستاده اند ولی گروه زیادی صورتشان خونین و مالین است ، نیمی از رخسار را پنبه کاشته و نیم دیگر را پشم ! پرسیدیم « این چه حکایت است ؟ » معلوم شد یونس آنان را که دستمزدی به وی داده اند نیک صفاداده و آراسته است ولی سروریش تهی دستان را که آه در بساط نداشتند با تیغ کند ، شتابزده و سرسری تراشیده و صورت تکیده شان را شخم زده است ! این گناهی نبود که من چشم پوشی کنم . سلمانی « قلیچماق » دیگری را فراخواندم و کندترین تیغ دلاکی یونس را به دستش دادم . و گفتم تا خشک خشک سروریش او را با آن بتراشد . یونس چون جوجه‌ای که زنده زنده پرهایش رامشت مشت بکنند ، پروبال میزد و فریاد میکشید : « وای بر من !.. وای بر من !.. » چون از آن تنبیه جانگاہ پیرداختم ، گفتم : « یونس ، یک سوزن به خودت یک جوالدوز به مردم . »

این نیز درست شد و از آن پس یونس سروریش غنی و فقیر را به یک تیغ می تراشید و خاصه خرجی در کارش نبود . یونس سر بازی شد یکه و نخبه و زبده و آتشپاره ! مانور بزرگ سال فرار سید و دولشکر پادگان مرکز در برابر هم صف آرائی کردند . منطقه مانور و رامین و شهر یار بود و هنگ ما « جلوداری » و پوشش لشکر دوم را به عهده داشت

اردوی اسواران مادر محلی که فرماندهی هنگ تعیین کرده بود مستقر شد. چادرها را برافراشتند و اسبها را به کمند بستند. ستوران که به جای تازه عادت نداشتند بنای شرارت و بیقراری را گذاشتند و یکی از اسبان تندخو و سرکش که نامش «طوفان» بود افسار خود را گسیخت و چون کولاک کرد برانگیخت و بسان تیری که از کمان گذرد بچشم بهم زدنی در افق آن دشت فرورفت. یونس داوطلب شد که اسب گریز پای را بازگرداند. پس «عقاب» را که یکی از اسبهای تکاور اسواران بود، لخت و بی زین و برگ به زیران کشید و فقط يك لگام سبك که در اصطلاح سواران به «آبخوری» معروف است برداشت و در همان جهت که «طوفان» از دید ناپدید شده بود «عقاب» را برانگیخت.

پاسی از شب نگذشته بود که یونس اسب را به «يدك» باز آورد و محکم به کمند بست و پای بندی نیز بدان افزود و زیر لب گفت: «حالا که میتونی در رو!» سپیده دم به «ستون سوار» * «به راه افتادیم. هنوز میدانی نپیموده بودیم که دیدم اسبی تك، دو تك به سوی ما می آید. چون به نزدیک رسید معلوم شد «طوفان» است. گمان بردم که باز فرار اختیار کرده، ولی چنین نبود! یونس تا وضع را چنین دید از «ستون سوار» خارج شد و نزد من آمد و گفت: «سرکارستان طوفان خودمون همینه که اومد» گفتم: «پس آن که تو آوردی چی بود؟» - راستیش چون طوفانو پیدا نکردم يك اسب شکل اون. همون رنگ و همون قد از کمند هنگ «سوار حمله» و از کردم به تاخت و رداشتم آوردم.»

- «چطور تونستی؟! کسی بتونگفت اسب را کجایم بری؟»

- «اول که وارد کمند اسبها شدم به نوبت چی» ها گفتم اومدم هر اسب که نعلبندی لازم داره ببرم نعل کنم، اون وخت اون قد گشتم تا يك اسب هتومت لنگه طوفان پیدا کردم به بونه نعلبندی آوردمش زیر يك تك درخت که عقاب راهم اونجا بسته بودم. بی سروصدا از اردوی هنگ سوار حمله دور شدم بعد به تاخت اومدم اردوی خودمون.»

- «خوب توفکر نکردی که این کار اسمش دزدیه؟»

- اختیار دارین سرکارستان! مگه ما اسبو برای خودمون ورمیداریم! اسب مال دولت بوده، حالا هم مال دولته. من اسبواز اردوی هنگ سوار عباس آباد که فقط با ما پنج کیلومتر فاصله دارن، و رنداشتم واسه این که اونا با ما مال يك لشکریم اسبومن رفتم از اردوی هنگ سوار حمله که بیست کیلومتر از ما فاصله دارن، دشمن ما هستند و ما با اونا جنگ داریم و رداشتم آوردم. جاش بود چشم و گوششون واز میکردن که نفر دشمن اسبشونو نبره!

وکیل باشی اسوارانی که یونس اسب را از آنها «کش رفته بود» تمام منطقه شهریار و ورامین را زیر پا گذاشت تا به هنگ ما رسید. البته اسب را پس دادیم ولی بعد معلوم شد که یونس هنگام تحویل دادن اسب دو تومان وکیل باشی دشمن را «تیغ» زده است.

پس از گذشت سی و پنج سال از این داستان، همین چند هفته پیش در روزنامه ها خواندم که سر بازان اسرائیلی يك «رادار» نوظهور و گرانبهای مصریان را - که روسیان به آنان داده بودند - بی سروصدا «کش رفتند»، یاد یونس افتادم!

* هر سه سوار با هم در يك خط افقی و همه سواران پشت سر هم به خط عمودی.

بودجه کشور در سال ۱۳۴۹



امیرعباس هویدا نخست وزیر دانشمند

در نوزدهم بهمن ۱۳۴۸ رئیس دولت بودجه مملکت را مطابق معمول و مقررات به مجلس شوری تقدیم داشت . مجله ینما در سالهای پیش خبرهای مهم ایران و جهان را به اجمال یاد می کرد ، اکنون هم چون تنظیم و تقدیم بودجه از نظر تاریخی با اهمیت است ، خلاصه ای از آن را در شماره بعد درج خواهد کرد .

از بدیهیات قابل توجه این است که از شش سال پیش که دانشمند محترم امیرعباس هویدا به ریاست وزرائی انتخاب شده در ایران يك نوع آرامش توأم با کوشش حکمفرماست که از دیر زمان سابقه نداشته و این نکته را پیران فرسوده از جوانان نخواستہ بیشتر و بهتر درک می کنند . درست است که راهنمای بصیر دیگری است ولی فرمان پذیری خود فنی است که هسته و مایه آن دانش و بلند نظری و بی نیازی و مبارک قدمی است . با این که مجله ینما در هر زمان و در هر عصر از محرومیتها بهره وری داشته و دارد نعمت آسایش و امنیت این عصر را ، سپاس می گوید :

در این بازار اگر سوداست با درویش خورسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خورسندی .

بازرسی شاهنشاهی



بانوئی در پیشگاه بازرسان شاهنشاهی

دراهمیت تأسیس بازرسی شاهنشاهی سخن‌ها به‌سزا گفته شده و خدمات با ارزش بازرسان مشهود همگان است ، اگر در مجله یغما که نامه‌ای است ادبی بدین موضوع اشاره می‌شود علاقه‌ای است که به مسقط الرأس یغما و خانواده یغما داریم . ریاست بازرسی منطقه مرکزی ایران که جندق و بیابانک هم در آن واقع شده با تیمسار سپهبد شکیبی است ، و هر چند تاکنون توفیق ملاقات آن جناب حاصل نشده ، ولی بموجب نوشته‌ها و گفته‌های هم ولایتی‌های جندقی شخصی است شریف و دقیق و کاردان و درعین سخت‌گیری در رسیدگی مهربان و مؤدب . منطقه وسیع بازرسی که زیر نظر اوست اصفهان است و یزد و نائین و با اینکه جندق از نقاط دور افتاده این منطقه است ، از توجه به شکایات مردم مسکین آن ناحیه نیز غفلت نفرموده و این توجه تأثیری عجیب بخشیده است . توفیق آن جناب و هیئت محترم را از خداوند تعالی مسئلت دارد .

واژه‌هایی با مدارك

۳

چنین باد = آمین. در ترجمان القرآن بدین سان ترجمه شده. لغت آمین در عربی «اسم فعل امر، است به معنی بر آور، بپذیر، اجابت کن؛ و مأخوذ است از عبری. در قاموس کتاب مقدس (ص ۱۰۸) به معنی محکم و امین و حقیقی آمده. در برخی از متن‌های کهن به «همچنین باد» ترجمه شده، و در ترجمه «آمین ثم آمین» گفته‌اند: چنین باد و چنین تر باد، یا همچنین باد و همچنین تر باد.

خرده بین = شخص دقیق و تیزفهم و عاقبت اندیش
(فرانسوی) sagace و perspicace , scrupuleux
(انگلیسی) acute
نظامی گوید:

چنین فتنه‌ای را که شد گرم کین اگر خرده بینی به خردی مبین

(به نقل گنجینه گنجوی، ص ۲۵۲)

ظهوری سمرقندی «خرده» را در معنی دقیقه «دقیقه عشق» آورده است: «پس خرده عشق را در میان نهاد (عاشق) و از مضمون دل و مکنون سر خبر داد و به دست معتمدی به معشوقه فرستاد (سندبادنامه، تصحیح احمد آتش، ص ۱۸۵).

نزدیک بدین معنی «نازک بین» و «باریک بین» هم هست، اما این دو واژه در معنی موشکاف و نکته سنج به کار می‌روند.

خواست = اراده، میل، مشیت

(فرانسوی) volonté و désir (انگلیسی) will , desire : «خواست خدا چنین بود که...»، «من به خواست خود بدین کار پرداختم.»

دست کم = حد اقل . لا اقل

(فرانسوی) du moins و au moins

(انگلیسی) (at) least

در متن‌های کهن بدین معنی «کمینه» و «بر کمینه» به کار رفته:

کرد زندانیم به رنج و وبال این سخن را کمینه رفت دو سال

(هفت پیکر نظامی به نقل فرهنگ فارسی دکتر معین)

چو تو سیصد هزاران آزمودست اگر نه بیش باری بر کمینه

دیوان ناصر خسرو به کوشش مهدی سهیلی، ص ۳۹۷

و گاه «کم از آنکه» استعمال شده است:

دیر آمدی ای نگار سرمست زودت ندهیم دامین از دست

معشوقه که دیر دیر بینند
آخر کم از آنکه سیر بینند .
گلستان ، چاپ فروغی ، ۱۳۳۰ ، ص ۱۲۷

و نیز رك : اسرار التوحید ، ص ۱۷۳
دستینه = امضاء .

(فرانسوی و انگلیسی) signature ترکیبی است ازدست + ینه پسوند نسبت .
معنی معروف این واژه دستبند یا النگو (دست برنجن ، دست آورنجن) است .
نظامی گوید :

تا چو هم آغوش غیوران شوم
محرم دستینه حوران شوم
(گنجینه گنجوی ، ص ۲۶۶)

و نیز گوید :

مسی کز آن مرا دستینه سازند
به از سیمی که در دستم گدازند
(به نقل آندراج ذیل دستینه)

این واژه معانی دیگر هم دارد که از جمله آنهاست معنی دستخط ، توقیع ، فرمان پادشاه ، آنچه به پایان کتاب می افزایند مانند نام خود و تاریخ اتمام و جز آن ، دستۀ کارد و شمشیر و مانند آن .

در این بیت از «منجیک» به معنی دستخط است :

مرا به باغ تو دستینه ای نوشت چنان
که تیره گردد ارتنگ مانوی از وی
(آندراج ذیل دستینه)

در بیت دیگر از همان شاعر به معنی توقیع آمده و می توان آن را در معنی مطلق امضا دانست :

که کندکار بدان خط توای ابله خر
در ک... زنت سزد آن خط و آن دستینه
(لغت فرس ، به کوشش دبیرسیاقی ، ص ۱۶۵ و صحاح الفرس ، ص ۲۷۷)
زیبیدی در تاج العروس (ج ۲ ، ص ۴۲) گوید : « دستجه و دستیح به معنی ظرفی که با دست برمی دارند ، معرب «دستی» فارسی است ، و دستینج به معنی یارق (= یاره ، دستبند) است . اما «دزی» معرب دستینه را به صورتهای دستینق و دزدینق آورده (ذیل قوامیس العرب ج ۱ ، ص ۴۳۹ و ۴۴۲) این واژه را احمد کسروی در نوشته های خود به همین معنی امضا مکرر به کار برده است .

دیده ور = ناظر ، نظارت کننده ، کسی که در کارهایی از قبیل وقف و هزینه و ساختمان ... نظارت می کند .

(فرانسوی) inspecteur, intendant (انگلیسی) supervisor
مؤلف برهان قاطع آرد : دیده ور شدن ... نظر انداختن چنانکه باید . در فرهنگ فارسی دکتر معین علاوه بر این به « درك کردن » و « اطلاع یافتن » نیز معنی شده است . در همین فرهنگ « دیده ور » به معنی بیننده و نظر انداز و درك کننده امور است . نظامی « دیده وری » را در مفهوم دیدار عمیق و دقیق آورده است :

منگر که چگونه آفریده ست کاین دیده وری وری دیده ست
 (به نقل گنجینه گنجوی ، ص ۲۷۱)
 از این واژه می توان « دیده وری » در معنی نظارت و بازبینی به کار برد .
 رویداد = حادثه ، واقعه ، ماجرا
 (انگلیسی) event (فرانسوی) événement
 ترکیبی است از روی + داد ، مخفف « داده » ، و حذف « ه » در اینگونه جاها شایع
 است از قبیل خاک آلود ، گرد آلود ، خداداد ، دست پخت ، ناز پرورد .
 حافظ فرماید :

گرچه گرد آلود قفرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم
 و نیز فرماید :

ناز پرورد تنم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
 در فرهنگ آندراج به صورت های روداد و رویداد ، و در لغت نامه دهخدا به صورتهای
 رویداد و رویداده آمده و مؤلف آندراج بیتی هم از شاعران پارسیگوی هند نقل کرده است اما
 در متون معتبر فارسی شاهدهی به نظر نیامد . به هر حال استعمال این واژه بسیار بجا و متناسب
 است و بر واژه « رخ داده » که کسروی به همین معنی آورده است مزیت دارد .
 ره آورد = سوغات ، هدیه سفر .

(فرانسوی) souvenir ، présent (انگلیسی) souvenir و present
 واژه سوغات ترکی مغولی است و به قاف نیز آمده ؛ نظامی «ره آورد» (= ره آورده)
 را در همین معنی به کار برده :
 چون دل و چشمت به ره آورد سر ناله و اشکی به ره آورد بر
 خاقانی گوید :

اخوان که ز ره آیند آرند ره آوردی این قطعه ره آورد است از بهر دل اخوان
 (دیوان خاقانی ، تصحیح دکتر سجادی ، ص ۳۶۰)
 این واژه در متن های کهن به صورت راه آورد و راه آور نیز دیده می شود .
 رهنامه = نقشه یا دفترچه ای که برای راهنمایی مسافران و سیاحان فراهم می آورند .

(انگلیسی) guide book (فرانسوی) le livre de la route
 در فرهنگ فارسی دکتر معین به صورت «راهنامه» و به معنی «نقشه ای که مسافر و سیاح
 از حرکت خود برمی دارد» (نظیر سفرنامه) آمده و نیز به معنی «نقشه ای از خشکیها و دریاها
 که مسافران را به کار آید». نظامی این واژه را در معنی اخیر «راهنمای مسافران» آورده :

ز رهنامه چون باز جستند راز سوی باز پس گشتن آمد نیاز
 (گنجینه گنجوی ، ص ۲۷۸)

ز رهنامه ره شناسان پیر دگر گونه در دفتر آرد دبیر
 نظامی به نقل لغت نامه دهخدا

ز خاقان پیرسید کاین شهر کیست به رهنامه در نام این شهر چیست
نظامی ، به نقل لغت نامه

در تعریب این کلمه ، راهنماج گفته اند. زبیدی در تاج العروس می نویسد : « راهنماج فارسی است که عربان به کار برده اند و اصل آن راه نامه و معنی آن « کتاب الطريق » است و آن کتابی است که کشتیبانان با خود می دارند و لنگر گاهها و راهها را بدان می شناسند، (ج ۲ ، ص ۵۱) . و رجوع کنید به یادنامه پآوری ، ص ۱۲۳

ژرف بین = تعمق کننده ، غوررس . رجوع شود به واژه بعد.

ژرف بینی = تعمق ، غوررسی

(فرانسوی) Appro Fondissement, examiner à Fond

(انگلیسی) deep sighted

ترکیبی است از ژرف بین (صفت فاعلی مرکب) + ی مصدری . ژرف در اوستایی zafra و در پهلوی zufar و zafr است و در متن های کهن ژرف بین (صفت) مکرر دیده می شود :

چه بیند بدین اندرون ژرف بین چه گویی تو ای فیلسوف اندرین
(ابوشکور بلخی به نقل لغت نامه)

یکی ژوف بین است شاه یمن که چون او نباشد به هرانجمن

(فردوسی)

اما خود واژه ژرف به معنی عمیق فراوان به کار رفته و به مجاز در معنی مهم و نکته دار و پر مزایاست :

جاهل نرسد در سخن ژرف تو آری کف بر سر بحر آید و پیدا نه به پایاب
دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سجادی ص ۵۸
نا تمام

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :



امشارات بنیاد فرهنگ ایران

مفاتیح العلوم

تألیف

ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی

ترجمه

حسین خدیو جم

مؤلف کتاب از دانشمندان و دبیران معروف نیمه دوم قرن چهارم هجری است. از تصانیف مهم او کتاب «الجبر والمقابله» است و دیگر آثار وی در علوم فلسفه، کیمیا، مکانیک، حساب، هندسه، طب، نجوم، جغرافیا و غیره است.

باید در نظر داشت که پس از ظهور و گسترش اسلام و ارتباط معارف اسلامی با دانش و علوم ملت‌های دیگر عالمان مسلمان مخصوصاً ایرانیان به ترجمه علوم و معارف جهانیان همت گماشتند و در هر فن و در هر رشته از علوم تألیف‌ها پرداختند.

کتاب مفاتیح العلوم فهرست مانندی است از دانش و فنون آن عصر که به اجمال هر رشته از علوم را تعریف می‌کند و به اختصار موضوع آن علم را توضیح میدهد چنانکه مصنف در مقدمه می‌فرماید :

«... این کتاب را مفاتیح العلوم نام نهادم برای آن که مدخل دانش است و برای بیشتر دانش‌ها در حکم کلید است. پس هر کسی آن را بخواند و مطالبش را به خاطر سپرد و سپس در کتاب‌های علمی بدقت بنگرد، با آن علوم آشنا و به راز آنها پی میبرد، اگر چه با آن علوم بیگانه باشد و با اهل آن دانش‌ها مصاحبت و همنشینی نکرده باشد.

این کتاب در دو مقاله است بدین ترتیب :

مقاله اول: شش باب است که به ۵۲ فصل تقسیم شده:

- باب اول : علم فقه است ، شامل ۱۱ فصل
- باب دوم : علم کلام است ، شامل ۷ فصل
- باب سوم : علم نحو است ، شامل ۱۲ فصل
- باب چهارم ؛ علم دبیری یا نویسندگی است ، شامل ۸ فصل
- باب پنجم : علم شعر و عروض است ، شامل ۵ فصل
- باب ششم : علم اخبار است ، شامل ۹ فصل

مقاله دوم : نه باب است که به ۴۱ فصل تقسیم شده :

- باب اول : فلسفه است ، شامل ۳ فصل
- باب دوم : منطق است ، شامل ۹ فصل
- باب سوم : علم طب است ، شامل ۸ فصل
- باب چهارم : ارثما طیقی یا علم عدد است ، شامل ۵ فصل
- باب پنجم : علم هندسه است ، شامل ۴ فصل
- باب ششم : علم نجوم است ، شامل ۴ فصل
- باب هفتم . علم موسیقی است ، شامل ۳ فصل
- باب هشتم : علم حیل است ، شامل ۲ فصل
- باب نهم : علم کیمیا است ، شامل ۳ فصل

پس تمام این کتاب شامل دو مقاله و پانزده باب و نود و سه فصل است .

بنیاد فرهنگ ایران برای این که کوشش‌های علمی دانشمندان ایرانی را که بزبان عربی نیز تألیفاتی دارند بنمایند و آثار آنان را به جهان معرفت عرضه دارد در ترجمه و نشر این کتاب نفیس و نظایر آن اهتمام میفرماید. ترجمه این کتاب را از عربی به فارسی حسین خدیو جم عهده دار شده ، و کسانی که ترجمه‌ها و مقالات و آثار خدیو جم را مطالعه کرده‌اند دریافته‌اند که وی دانشمندی است دقیق و محقق کنجکاو ، و نویسنده‌ای لطیف طبع . و مترجمی زبردست خاصه در زبان و ادب عربی . مقدمه‌ای که خدیو جم بر این کتاب نوشته از نظر انشاء فارسی کمتر نظیر دارد و هر که آن را مطالعه کند تبحر و تسلط وی را در ادب فارسی اعتراف خواهد کرد .

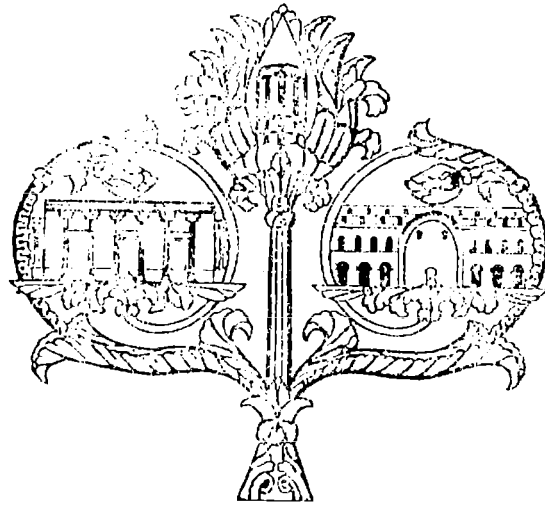
در پایان کتاب فهرستی از اصطلاحات علمی که در این کتاب بکار رفته تنظیم شده است که برای اهل دقت در سنجیدن مفاهیم قدیم با جدید ارزشی جداگانه دارد و این فهرست جز از فهرست اعلام و اماکن و قبایل و مذاهب است .

از بنیاد فرهنگ انتظار است که از خدیو جم همواره استفاده فرماید و او را بی کار نگذارد

چه خدمتگزاری بدین شایستگی منتهم است .

ترجمه مفاتیح العلوم به قطع وزیری ۳۵۰ صفحه است با کاغذ و چاپ و تجلید عالی

بهای آن ۲۵۰ ریال است .



از انتشارات انجمن آثار ملی

تاریخ بناکتی

روضه اولی الالباب فی معرفة التواریح والانساب
تألیف

فخر الدین ابوسلیمان داود بن تاج الدین البناکتی
در نیمه اول قرن هشتم هجری
به کوشش
دکتر جعفر شعاع

بناکت شهری بوده بر کنار رود سیحون در ماوراء النهر ، و چون مؤلف کتاب از مردم این شهر است تألیف او به تاریخ بناکتی شهرت یافته است .

این کتاب به سبک تاریخ‌های قدیم از داستان خلقت آدم آغاز شده و بدوران پادشاهی سلطان ابوسعید پادشاه مغول پایان پذیرفته ، باین معنی که تاریخ پایان کتاب سال ۷۱۷ هجری است .

مطالب کتاب در احوال پیغامبران ، و پادشاهان ایران ، و هندوستان ، و یهود ، و روم ، و خطا ، و مغول و جز این‌هاست که در نخستین وهله موجب حیرت می‌شود که این همه مطلب و داستان چگونه در ۴۸۰ صفحه گنجانده شده ، اما وقتی به مطالعه کتاب بپردازند درمی‌یابند که مؤلف ایجاز و اختصار را چندان که سخن ابتر و ناقص نماند رعایت فرموده ، و همین نکته‌است که خواننده را ملالت فرامی‌گیرد و مواد و اصولی مهذب و منقح را می‌آموزد .

مؤلف کتاب شاعر نیز بوده و قصاید و قطععاتی کوتاه جای جای از خود نقل می‌کند، که بی‌لطف نیست، اما نثر کتاب بسیار ساده و روان و فصیح و بلیغ و بیرون از تکلف منشیانه است بطوری که هر خواننده، و گرچه معلوماتی عمیق نداشته باشد از آن بهره‌وری می‌یابد. طبقات پادشاهان ایران باستان بدان‌سان که در شاهنامه است یاد شده جز این که مؤلف پادشاهان اشکانی را که فردوسی از آنان نام نبرده نیز برشمرده و وقایع سلطنت هر یک را یاد کرده است.

مؤلف در ضمن وقایع تاریخی بعضی داستان‌های پندآموز را به رسم خواجه ابوالفضل بیهقی نقل فرموده، چنان‌که حکایت هارون الرشید و فضل عیاض هم بدان روایت که در تاریخ بیهقی هست در این کتاب هم هست اما با عباراتی کوتاه‌تر، و می‌توان با مطالعه این موضوع واحد که دونویسنده، بی‌خبر از هم، نوشته‌اند این هر دو تاریخ را بایک دیگر سنجید.

داستان وزیر خائن و سگ‌شبان را که با ماده گرگی انفت داشت و نظامی در هفت‌پیکر بنظم کرده صاحب این کتاب به گشتاسب فرزند لهراسب نسبت داده است. همچنین داستان‌های دیگری در ضمن تاریخ نقل شده که افسانه مانند است ولی بی‌لطف نیست چون: کشف دخمه انوشیروان در زمان مأمون (ص ۱۵۷)، وزنده در گور شدن پسر امین فرزندان هارون (ص ۱۵۵) و حکایت‌هایی در جوانمردی و رادی اوکتای قآن و جز این‌ها.

دیگر از مزایای بارز این کتاب تعیین روز و سال وفات بسیاری از صحابه و انصار و دیگران است که جای‌جای از پی‌هم در یک صفحه نقل، و مدفن آنان و مدت عمرشان توضیح شده و گاهی هم نام فرزندانشان.

ظاهراً مؤلف این تاریخ از اهل سنت است ولی ائمه شیعیان را به احترام تمام نام برده و از امام دوازدهم غایب نیز.

تاریخ بناکتی تاکنون چاپ نشده بوده و نخستین بار است که بدستور انجمن محترم آثار ملی بزور طبع آراسته شده.

مباشراً طبع و تصحیح هم دکتر جعفر شعار است که اوستادی است دقیق و بصیر و عالم و محقق و با ملاحظه تمام این جهات است که تاریخ بناکتی را باید تهیه کرد و خواند و بهره‌مندی یافت. در پشت جلد کتاب جمله «تاریخ بناکتی» با خط درشت چاپ شده و بهتر این بود سطری دیگر متضمن نام مؤلف و تاریخ تألیف کتاب نیز طبع می‌شد که جویندگان را به مطالعه مقدمه حاجت نیوفتد. بهای کتاب تعیین نشده.

احتیاجات و سوالات توضیحات

« الفهرست » روزگارما

در هر يك از رشته‌های علوم صدها مجله تحقیقی وجود دارد . دانشمندان جهان مقالات اصیل و نقایح آزمایش‌های خود را در این مجلات می‌نویسند . تنها نام و نشان این مجلات دو جلد کتاب بزرگ به وجود آورده است که هر سال تجدید چاپ می‌شود (۱) . برای راهنمایی کردن خواننده به مجلات علمی در هر رشته ، مجلات دیگری به وجود آمده است که «تلخیص مقالات» (Abstracts) خواننده می‌شود . در «تلخیص مقالات» همه مقالاتی که در مجلات فنی و علمی منتشر می‌شود در چند سطر خلاصه می‌شود ، به صورتی که طالب علمی با رجوع کردن بدان میتواند ببیند در فلان ماه سال مثلا چه موضوعاتی در مجلات علمی جهان مورد بحث قرار گرفته است . من باب مثال می‌توان « تلخیص مقالات » شیمی (Chemical Abstracts) را نامبرد که انتشار آن از سال ۱۹۰۷ شروع شده است .

مجلاتي که مقالات آنها در « تلخیص » خلاصه می‌شود باید مقالات تحقیقی اصیل باشد که یا بیان آزمایش تازه‌ایست که نتیجه بدیعی داده است یا بیان راه جدیدی برای آزمایش ویا تبیین جدیدی از آزمایش‌هایی که شده است، هزاران مجله وجود دارد که علم را به زبان ساده بیان می‌کند. اینگونه مجلات که می‌توان آنها را مجلات بازاری (Popular Journals) نامید از لحاظ علمی معتبر نیستند و مقالات آنها در « تلخیص » های علمی تلخیص نمی‌شود . مجلات فراوان دیگری هم هستند که جنبه سیاسی و اجتماعی آنها قوی تر از جنبه علمی آنهاست. مقالات اینگونه مجلات علمی نیز مورد توجه تلخیص‌ها قرار نمی‌گیرند .

نکته جالبی که درباره تلخیص‌ها باید دانست اینست که منحصر به مقالات تحقیقی يك یا چند ملت یا يك یا چند زبان نیست . مثلا « تحقیقات علمی روسی در شیمی در «تلخیص مقالات شیمی» معرفی می‌شود و همچنین تحقیقات چین و ژاپونی . پس اگر مثلا در هیچیک از تلخیص‌ها نام هیچ نشریه‌ای مثلا به فارسی دیده نشود نه به علت آن است که در کشورهای پیشرفته فارسی‌دان نیست بلکه ممکن است بدان علت باشد که هیچیک از نشریات فارسی در نظرشان ارزش تحقیقی علمی ندارد .

چند روز پیش مجله تازه‌ای که توسط « مراکز اسناد و مدارك علمی ایران » جزئی از « مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزش » که جزئی از وزارت علوم و آموزش

عالی ، است بدست من رسید که چون نخستین قدم در راه ایجاد این گونه مجلات علمی است جلب توجه مرا کرد . (شماره پنجم دوره اول دیماه ۱۳۴۸) . این مجله در حقیقت چیزی نیست جز عکس برداری از صفحات فهرست مندرجات سی و هفت مجله فارسی بدون هیچگونه دخل و تصرفی .

عنوان « فهرست مندرجات مجله های علمی و علوم اجتماعی ایران » این توهم را در ذهن می آورد که این مجله از دو مبحث جداگانه و همسر بحث می کند یکی « علم » و دیگر « علوم اجتماعی » است . اگر مثلا موضوع بحث مجله فن آهنگری و فن نجاری بود یا مثلا از فقه و اصول بحث می کرد می بایست هر دو عنوان ذکر شود ولی « علوم اجتماعی » لابد جزئی از علوم است بنا بر این ذکر آن کاملا نالازم است بلکه حشو زائد و قبیح است . اگر مثلا گفته می شد « مجله های علمی ، و علوم طبیعی » اشکال به همین درجه می بود . کاری که این مجله کرده است به قول علمای اصول آن است که « قسم شیئی را قسمیم » آن قرارداد است . لیکن این کار که در منطق قدیم قبیح بود شاید در « علوم و علوم اجتماعی » امروز مجاز باشد .

از عنوان گذشته محتویات این مجله واقعا شایان توجه است . هم فکر دقیق و انتقادی مجله را نشان می دهد و هم نشان می دهد که در کشور ما چه تحقیقات « علمی و علوم اجتماعی » می شود و ما از آن بی خبر مانده ایم .

من نمی دانم وزارت علوم علم را چگونه تعریف می کند . قطعا تعریفی از علم در ذهن ایجاد کنندگان این وزارت خانه جدید وجود داشته است . آنچه مسلم است اینست که علم را در مقابل (Science) انگلیسی و فرانسوی قراردادده اند . بهر حال هر گونه تعریفی که از « علم » به مفهوم (Science) یا از علوم اجتماعی (Social Sciences) کرده شود دوسوم مجلاتی را که در فهرست از آنها نامبرده شده است شامل نمی شود .

مثلا مجله ارمغان که از مجلات معتبر و محترم ادبی کشور است به کدامیک از علوم طبیعی - ریاضی - زیستی - یا اجتماعی تعلق دارد و همچنین مجله سخن ادبی و نگین و شکار و طبیعت و یغما و غیره ؟ بعضی از مقالات این مجلات از این قرار است :

غزلی روح نواز (ص ۷) ، ضمیر شناسی - جاذبه انسانی (ص ۷) ، یقیشه چارنتر (ص ۷) (کذا فی الاصل) ، پلیس رانندگی فقط در برابر تلویزیون می نشینند (ص ۱۰) ، بیشتر میل کنید سبزیجات تا سلامتی شما حفظ شود (ص ۱۳) ، مرگ سید صیاءالدین (ص ۲۷) ، ترانه های روستائی (ص ۲۷) ، قهرمان پرش ارتفاع (ص ۳۰) ، دوشیزه ناخدا (ص ۳۲) ، سفر پسران فرمانفرما (ص ۳۱) ، پلیکان نمی تواند بچه خرس را در میان نوکهای خود جای دهد (ص ۳۷) ، نکاتی چند در باره شکار قرقاول (ص ۳۸) ، امریکائیان به ورزش روی آورده اند (ص ۴۷) کارنامه تئاتر انجمن ایران و امریکا (ص ۴۸) ، اندرزه های ناپلئون (ص ۴۹) شاعران جنوب (ص ۵۶) ، زلف در ادبیات فارسی (ص ۵۸) ، زن در شاهنامه فردوسی (ص ۶۰) ، از پاریز تا پاریس (ص ۶۲) ، قصیده های از کسائی مروزی (ص ۶۳) و از این قبیل .

چنانکه گفته شد این مجله جز عکس برداری فهرست‌های مندرجات ۳۷ مجله فارسی و چاپ آنها چیزی نیست. در انتخاب مجلات نه تنها توجهی نشده است که مجلات علمی باشند بلکه بنظر میرسد هیچگونه ملاکی برای انتخاب در نظر نبوده است مثلاً مجله تبلیغاتی یکی از سفارتخانه‌های خارجی در ایران (مرزهای نو) جزء مجلات علمی و علوم اجتماعی ایران قلمداد شده است. باید فرض کرد که ملاک انتخاب، مجلاتی بوده است که در پیش خوان روزنامه فروش میدان فردوسی یا خیابان ایرانشهر در روز معینی موجود بوده است.

پیشگفتار فارسی این مجله یک صفحه و نیم است، در پایان آن می‌خوانیم:

«از باب جرائد خواهشمند است در صورتی که مجله یا نشریه‌شان در زمینه علوم یا علوم اجتماعی است یک نسخه از فهرست مجله‌شان را قبل از انتشار مجله برای ما ارسال دارند، جای خوشوقتی است که وزارت علوم تشخیص این امر را که چه مطلبی علمی است و چه نیست از این ببعده به «از باب جرائد» واگذار کرده است! نتیجه البته بهتر از این خواهد بود.

سه مقدمه دو صفحه‌ای انگلیسی نیز زینت بخش این مجله است. در پشت جلد نام مجله به انگلیسی نیز ترجمه شده است تا علمای جهان از آن بی‌نصیب نمانند. جمله اول مقدمه دوم انگلیسی جالب توجه است. مختصر آن اینست که این مجله نوشته شد تا «دانشمندان و استادان ایران (Scientists & Professors) از آن بی‌نصیب نمانند. در نظر نویسندگان این مقدمه لابد یا استادان دانشمند نیستند یا دانشمندان به استادی انتخاب نمی‌شوند!

در آخر مقدمه دوم انگلیسی نکته جالبی هست. می‌خوانیم و مطلع می‌شویم که مرکز اسنادی بوجود آمده است که اسم محترم و بین‌المللی آن ایراندک (Irاندک) است. این البته مایه سرفرازی است که چنین اسمی یافته‌اند! و می‌خوانیم که در این مرکز شصت فارغ‌التحصیل دانشگاه کار می‌کنند که هفت نفر از آنها درجه دکتري دارند.

در مجله کارتهائی الصاق شده است که هر که بخواهد می‌تواند آنها را پر کند و برای «مرکز اسناد» بفرستد. فتوکپی مقالات مورد تقاضا به رایگان برای تقاضاکننده فرستاده خواهد شد. من در نظر دارم فتوکپی مقاله «پلیس راهنمایی در مقابل تلویزیون می‌نشینند» و «زلف در ادبیات فارسی» و «غزلی روح نواز» را تقاضا کنم. کدام رشته «علوم» یا «علوم اجتماعی» بیشتر مورد علاقه شماست؟

ف. ه. نگرنده

فهرست نویسندگان و مندرجات

مجلد بیست و دوم (سال ۱۳۴۸)

پ		الف	
۴۰	پروین گنابادی، محمد : مفتاح النجاة	۵۲۱	اجتماعی جندقی، کمال : غزل
۳۱۵	پژمان بختیاری، حسین : فروشنده	۵۹۰	ادیب برومند، عبدالعلی : مکتب جیره خواری
ت		اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی :	
۴۸۵	تجربه کار، دکتر نصرت : استاد من صورتگر	۵۷	مردان وزنان شاهنامه
	تجربه کار، همایون :	۲۳۷	انتظار زمین
۳۴۰	مهمان گرامی	۱۹۹	افشار، ایرج :
۵۸۶	ترکمانی، فضل الله : جنگ	۲۶۹	کهنه کتابها در ایران
	توللی، فریدون :	۷۰۸	خط ینمای جندقی
۵	تخت دیوانگی		هفت بند سفر مشهد
۱۸۷	برهنه باتو غنودن	۱۰۰	اقبال، بانواعظم (کریمی) :
۳۰۳	کهنه قبا بیان	۲۶۴	خرقه توحید
۳۷۲	نشان	۵۷۸	راز نهفته
۴۹۸	درد عشق		کلید میخانه
۵۶۱	زمستان	۷۷	امیری فیروزکوهی، سید کریم :
۶۲۸	آذرخش	۲۲۴	هیچ نیستیم
۶۸۹	باکد جوشم	۵۹۹	پرواز بشر
			اوراق خبر
ج		اوحدی، مجید (یکتا) :	
	جلال نائینی، سید محمدرضا :	۳۳۳	خدمت بخلق
۵۸۳	ایران و هند	۵۰۳	رمضان
	جمال زاده، سید محمدعلی :	ب	
۳۰۵	تسخیر ما	باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم :	
۳۳۲	دستور نویسندگی	۲۵۶، ۱۸۸	مریدان مرادجوی
۶۹۵	اگر اسرائیل...	۳۷۳، ۳۱۶	از پاریز تا پاریس
		۵۰۸	خواجه رشیدالدین
	ح	۷۰۰، ۶۲۹، ۵۶۲	در خاک پاک
	حبیبی، عبدالحی :		

۲۶۵	حزین لاهیجی	۳۰۸،۲۴۹	غالب دهلوی
	سعیدی، بتول:	۵۵۷،۴۸۸	مؤلف مقامات حمیدی
۴۶۷	آخرین برگ درخت		حکمت، علی اصغر:
	ش	۵۵۶	کشف آسمان
	شایگان، محمد:	۵۲۹	حکیم - حاج محمد علی
۴۰۷	نخل		نظری به جام جم
	شریفی، محمد علی:		حمیدی، دکتر مهدی:
۱۶۱	حسود	۶۶	تو و خورشید
۵۶۰	مسند نشینان	۳۷۱	برمرگ دکتر صورتگر
	شعار، دکتر جعفر:	۶۸۴	روز آخر سال
۶۳۰،۳۸۹	واژه‌های بامدارک		ر
	شهیدی، دکتر جعفر:		راد، احمد:
۱۵	در کشور اردن	۱۵۰	انسان برتر از انسان‌ها
۶۳۵	قرن اول هجرت	۴۶۳	کشف زبان حیوانات
	ص		رجوی، کاظم (ایرد):
	صفوی، محمدصادق (هند):	۲۰۱	ما و دیگران
۱۵۳، ۸۷، ۲۸	اشتباهات براون		رسا، دکتر قاسم:
	صناعی، دکتر محمود:	۳۰۴	تسخیر ماه
۲۹۹، ۱۷۹، ۱۱۹	فردوسی استاد تراژدی		رضا، پروفیسور فضل‌الله:
۴۲۵		۲۴۸	خواب و بیداری
۶۷۷	زبان علمی جهانی	۶۱۳	فردوسی - حافظ
	صورنگر، دکتر لطفعلی (مرحوم):		رعدی آدرخشی، دکتر غلامعلی:
۲۷۰	شیراز	۱۳۲، ۶۷، ۷	شعر معاصر ایران
	ط		رهنما، دکتر مجید (وزیر علوم):
	طاهر، غلامرضا:	۴۸۷	رشیدالدین فضل‌الله
۲۷۴	تصحیحی در فرهنگ فارسی		ریاحی، دکتر محمد امین:
۳۳۶	جنگ و دوستی در بادیه	۴۴۳	قصیده‌ای از کسائی
	ف		ریاضی یزدی، سید محمد علی:
	فرامرزی، عبدالرحمن:	۵۱۸	یادی از پرتو بیضائی
۳۶۳	من از تکرار تاریخ می‌ترسم		س
۵۵۱	شکست کنفرانس رباط	۴۳۰	ساکت، محمد حسین:
۶۲۴	تاریخ نیست مگر وقایع مکرر		اندیشه اقبال لاهوری
۶۸۶	نکته‌ئی چند	۲۲۴	سامانی، خلیل (موج):
	فرخی یزدی، محمد (مرحوم):		انحطاط
			سروش‌بار، جمشید:

۴۰۱	فاضل تونی	۴۹۷	ماه مبارك
۴۵۵	علی اصغر حکمت		فرزد، امان الله :
۵۱۴	دکتر محسن نصر	۵۸۷	تاریخ هرگز تکرار نمی شود
۵۸۷	عبدالله مستوفی		فرزین، عبدالحسین :
۶۴۶	علی رضا صبا	۵۳۷	یادی از سری
۷۱۴	داستان سر باز یهودی		ک
	وهمن ، دکتر فریدون :		کاسمی ، دکتر نصره الله :
۴۳۳ ، ۳۷۸	آرتور کریستن سن	۱۲۷	وین
	ه	۴۴۱	سراب
	همائی - جلال الدین	۶۲۳	خودبین
۱۹۷	چکامه جواویه		کیوان، سید مجتبی :
۶۶۸	در رثاء تقی زاده	۳۸۷	۳۱ فروردین
	ی		م
	یغمائی، افسانه :		محسنی، شیخ محمود :
۳۳	نامه ای به پدر	۲۲۹	آداب سخن گفتن
	یغمائی، اقبال :		محقق، دکتر مهدی :
، ۲۲۰ ، ۱۴۲ ، ۷۸ ، ۲۱	مدرسه دارالفنون	۵۶۹	بیاد پروفور شاخ
۵۹۲ ، ۵۱۷ ، ۴۰۳ ، ۳۲۲		۴۶۳	مساعد ، علاء الدین :
	یغمائی، حبیب :		دولت دیدار
۲۲۵ ، ۹۷	داستان دوستان	۱۶۲	مشتاق، حسین :
۲۱۸	نخل		شارق یزدی
۲۴۶	دانشمندان ایران	۵۶۸	مشیری، فریدون :
۲۷۹	یغما گران بی انصاف		بهت
۳۲۴	رضاشاه در کلاردشت		ن
۳۴۴	مرگ سیدضیاء الدین	۲۸۶	ناطق، مهندس ناصح :
۴۷۴	بیاد استاد صورتگر		دعوت
۶۷۲	مرگ تقی زاده	۶۹۰ ، ۵۰۴ ، ۴۵۰	نواب ، حسین :
۶۶۹	ما مسلمانان		فصلی از تاریخ ایران
	یغمائی ، حسن (صهبا) :		و
۳۲	مماشقه ای باحافظ	۵۲۲ ، ۲۹۶ ، ۲۱۳	واجد، محمد جعفر :
	یغمائی، علی محمد (پیمان) :		مثلثات سعدی
۵۳۱	راه پیشینیان	۳۴	وجدانی، عبدالحسین :
	یوسفی، دکتر غلامحسین :	۹۳	اشک شمر
۱	افسون تبلیغات	۱۵۸	دیوار کوتاه
۳۰۷	باز آ ای ازین سفر	۲۰۲	فاضل بیابانکی
		۳۲۶	سنگ زیرین آسیا
			ماه بانو

فهرست کتابها و مجلات معرفی شده

۴۲۱	قصه نویسی	۴۰	مفتاح النجات
۴۲۲	جامع نسخ حافظ	۴۸	دانستنی‌های جهان علم
۴۲۲	راهنمای گنجینه قرآن	۴۸	سالنامه توفیق
۴۲۳	تعاون	۴۸	منتخب قابوسنامه
۴۲۳	تمدن‌های پیش از تاریخ	۱۱۵-۳۴۹	التصفيه فی احوال المتصوفه
۴۲۳	چمن	۱۱۷	شاهنشاهی عضدالدوله
۴۲۳	شاه سخنها	۱۱۷	کتاب انجمن ادبی صائب
۴۲۳	ارکان سخن	۱۱۷	معلقات
۴۷۹	تاریخ بیداری ایرانیان	۱۱۸	دیوان عبدالحسین نصرت
۴۸۱	ترجمه روانشناسی شفا	۱۱۸	تاریخ افغانستان
۴۸۱	تاریخ تذکره‌های فارسی	۱۱۸	سرود اسلامی
۴۸۲	انسان و شعرماه	۱۶۸	اخبار الطوال
۴۸۳	نغمه و الهام	۱۷۰	روزبهان نامه
۴۸۳	داستان‌هایی از پنجاه سال	۱۷۲	تاریخ انقلاب مشروطیت ایران
۵۴۱	همای و همایون	۱۷۳	تاریخ رجال ایران
۵۴۳	یادنامه تومانیان	۲۳۲	مجله بررسی‌های تاریخی
۵۴۳	راهنمای مجله‌های ایران	۲۳۲	گلشن راز
۵۴۴	نشریات سازمان مرکزی تعاون کشور	۲۳۳	سایه عمر
۵۴۴	ولی عهد در ایران باستان	۲۳۳	شرح مسئله العلم
۵۴۴	شاه و مردم	۲۸۷	سالنامه کشور ایران
۵۴۴	نامه آستان قدس	۲۹۳	سمک عیار
۵۴۴	سفرنامه کاری	۲۹۳	یادگار سخنیار
۵۴۴	مجله بررسی‌های تاریخی	۲۹۴	دیوان هوشیار
۵۴۴	عارفی از خراسان	۲۹۴	مجله دانشگاه پهلوی شیراز
۵۴۵	امیر روشن ضمیر	۲۹۴	مسلمانان در آزادی هندوستان
۵۴۵	تاج و تخت	۳۵۶	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه
۵۴۵	لاله داغدار	۳۵۸	سیر فلسفه در اسلام
۵۴۵	منتخب المعجم	۳۵۸	زندگی و تمدن در قرون وسطی
۵۴۵	اطلس جغرافیائی سحاب	۳۵۸	تاریخ نهضت فکری ایرانیان
	انعکاس اوضاع اجتماعی در	۴۱۹	فرهنگ ادبیات فارسی
۵۴۵	آثار رشید الدین فضل‌الله		

۶۰۶	یادداشت‌ها	۵۴۵	ارمغان ادب
۶۰۷	قرآن مجید - با ترجمه و تفسیر فارسی	۵۴۶	یادنامه ایرانی مینورسکی
۶۰۷	نقشی از هستی	۵۴۶	من از تکرار تاریخ می‌ترسم
۶۰۷	محمد خاتم پیامبران	۵۴۶	تذکره مخزن النرائب
۶۰۷	ملکه اسلام فاطمه زهرا	۵۴۶	مدارالافاضل
۶۰۷	گنجینه شیخ صفی	۵۴۷	مقالات منتخبه
۶۰۷	خلاصه افکار سهروردی و ملاصدرا	۵۴۷	وامق و عذرای عنصری
۶۰۷	نشریات کشور رومانی	۶۰۰	گزارش‌های سیاسی علاءالملک
۶۵۹	تاریخ زبان فارسی	۶۰۳	آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز
۶۶۱	شهرهای باستانی	۶۰۴	اخلاق محتشمی
۶۶۲	گزینه نثر فارسی	۶۰۵	آشنائی با صنعت نفت ایران
۶۶۴	تاریخ مشروطیت	۶۰۵	مجله ادب
۷۲۴	مفتاح العلوم	۶۰۶	نثرهای دلاویز و آموزنده فارسی
۷۲۶	تاریخ بناکتی	۶۰۶	قصه‌هایی از باله

« وفیات »

۳۴۷	آل احمد ، جلال :
۴۱۲	آربری ، پروفیسور :
۱۶۶	ارسنجانی ، دکتر حسن :
۴۱۲	استخر ، محمد حسین :
۱۶۶	بتاب ، شاعر افغانی :
۵۹۹	پرتو بیضائی ، حسین :
۳۴۷	پوپ ، پروفیسور :
۴۷۸	دیوسالار ، یحیی :
۵۴	سپینا عبدالحسین :
۵۴۰	سرکار ، آقا
۳۴۸	سقازادہ ، حاج محمد :
۴۷۷	شیخ اسحاق ابراہیمی ،
۴۱۲	صورتگر ، دکتر لطفعلی :
۳۴۴	طباطبائی ، سیدضیاءالدین :
۱۶۶	فکری سلجوقی (افغانی)
۴۱۶	عندلیب شادانی :
۵۴	مجدزادہ کرمانی ، بہرام :
۳۴۸	نجم آبادی ، دکتر ابوالقاسم ،
۴۷۷	ہانری ماسہ ، پروفیسور
۳۴۸	یغمائی ، نوشاہ
۷۰۵	تقی زادہ
۷۱۰	شیخ عبدالمجید منوچہر
۷۱۰	برتراندرسل
۷۱۰	حسین کی استوان

«صحیفه سجادیه» کلام حقیقت نظام حضرت امام زین العابدین
علیه الصلوٰة والسلام پس از «نهج البلاغه» ارزنده ترین اثر اسلامی است
که شناسائی آن برای دوستان و پیروان ائمه اطهار سلام الله علیهم
اجمعین از اهم امور است .

کتاب اخلاق محتشمی

نشریه «حسینیة ارشاد» متضمن بهترین شرح و ترجمه و معانی
لغات بخشی از کلمات ملکوتی امام سجاد علیه السلام برای این منظور
بهترین راهنماست .
خصوص آنکه پایان آن مزین بوصایای مولی الموالی حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام است که کلید سعادت دو دنیاست .

انتشارات جدید مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .

از : گروه تنظیم مدارك و اسناد مؤسسه

۶۳

ارتباط جمعی و رشد ملی از : دکتر ابراهیم رشیدپور

۶۴

جامعه شناسی کشورهای صنعتی از : رمون آرن
ترجمه : دکتر رضا علومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت از : ادوارد راجرز
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه

* * * * *

اطلس شهر تهران بزبان فارسی از گروه جامعه شناسی
اطلس شهر تهران بزبان فرانسوی مؤسسه

* * *

مرکز فروش : کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی های معتبر



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

حریق - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۴۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۶۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹ ۳۳۹۴۶

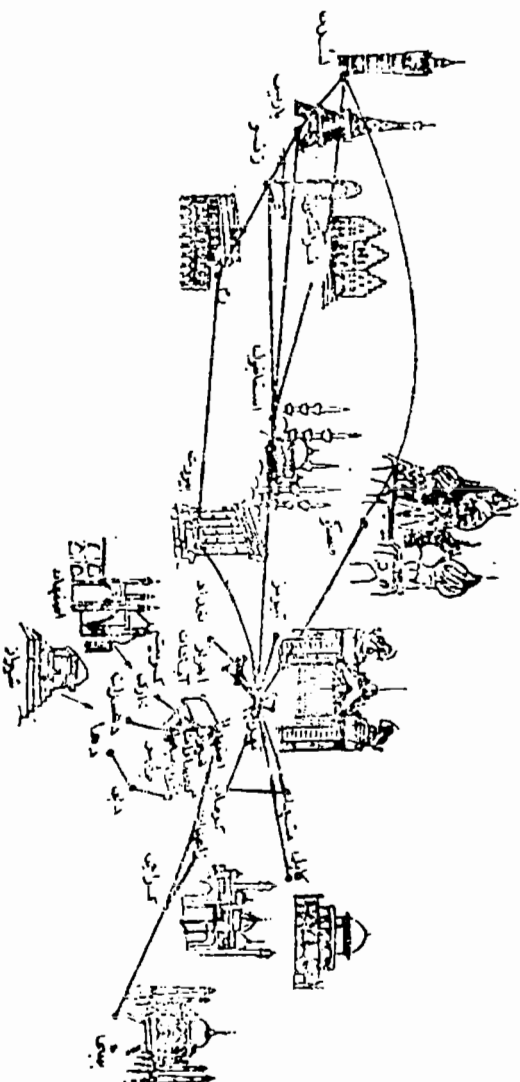
آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	لطف‌الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹

باز هم بر پروازهای بین‌المللی هوایمانی
ملی ایران افزوده شده و پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۳۷
آزادین، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز می‌کند



هوایمانی ملی ایران



۱۲۲/۳۴

ساعت پرواز روزانه

هوایمانی ملی ایران

به اروپا

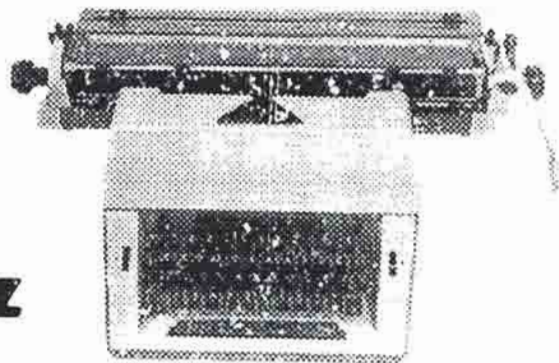
مدل جدید



در ۵ اندازه کیفی و رومیزی

اِپتیما

اِپتیما : دارای زرده های قابل تعویض ، دسته حرکت طرفدار است
اِپتیما : با پوشش تمام فلزی ، محکم و به رنگ دودی و آبی
اِپتیما : دارای حروف خوش خط استاندارد کنتیننental
اِپتیما : جدول بندی کاملاً اتوماتیک و سریع دارد
اِپتیما : بزبانهای فرانسسی ، انگلیسی ، فرانسه ، روسی و آلمانی



Optima

ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی